بسم اللہ الرحمن الرحیم

وقف عام بسلکہ جناب حاجی

کتاب بیع اعلی اللہ مقامہ

سید کاظم

سنہ ۱۲۳

وقف عام

کتاب سیر و سلوک — بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین فی جمیع الامور — جناب حاجی سید کاظم اعلی الله مقامه

سپاس بی قیاس و ثنای بی انتها مر خداوند کریمی را سزاست که ذرات ممکنات را
از فیض بی منتهای خود از مستورهٔ عدم بمعمورهٔ وجود آورده و از کرامت بیکرانه
خود خلعت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها برایشان پوشانید رئوفی که بعد از افاضهٔ این
فیض بی انتها بآن عظمت و شان تمامی ذرات وجودیه را با این حقارت و پستی
که در ذات ممکن است بعموم خطاب من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا بقرب
وصال خود صلای عام در داده جمیلی که بآن عز و تمکین که والهین را که از شوق
ولقا در صحرای حیرت و بیخودی افتاده اند به بشارت تجلای جمال خود سرافراز
فرموده جلیلی که بآن جلالت و شوکت محبان مستمند را که مرغ دل بآتش حرمان
فراق سوخته ببزم وصال دعوت نموده انیسی که بآن کبریا و حشمت وحشت زدگان
عندلیبان عالم امکان را بگلستان شوق لقای خود در خوانده مقصودی که
عارفان سالکان را با بیانات واضحه وادلهٔ لامعه بعالم معانی و بیان ارشاد کرده
و طریق کیفیت سلوک را در اخلاق و اعمال اصولا و فروعا بالسنه ارادهٔ خود
مفصل و مشروح نموده زهی لطف و وفا که حبیب خود را که با کلیل واصطنعتک لنفسی
و بخلعت لولاک لما خلقت الافلاک سرافراز فرموده با خمسهٔ از ذریهٔ طاهره که ایشان را در عالم رجعت
وستو با حبیب خود هم جلیس نموده و در دریای بیکران لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا غوطه ور ساخته و بالباس ولالبسنا علیهم ما یلبسون ملبوس گردانیده ارسال بر کافه

این امم پرجفا نموده تا ایشان را از گم گشتگی تیه ضلالت بوادی اسلام هدایت نماید
الهی خداوندگارا کدام خوب علم گشته در جهان بوفا تو از مقوله خوبان فاهی حاشا زهی
طراوت حسن و کمال و نور و صفا که از جمال تو مبانیست چشم نابینا کجا صفحه گنجایش ثنای
تو دارد و کی قلم از عهده شکر بدر آید قُل لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ
قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً سیدی لا اُحْصی ثَناءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَما اَثْنَیْتَ
عَلی نَفْسِکَ وَصَلِّ عَلی نَبِیِّکَ صَلوةً لا یَنْقَطِعُ مَدَدُها وَلا یَنْقَطِعُ عَلَی التأبید وعلی آله الذین علیهم
بتعلیمهم و سموت بهم الی رتبة واجعلنا نجلس معهم فی مجلس انسک و تشملنا بحلاوة ذکرک.
اما بعد چنین گوید بنده مسکین حسین بن علی التبریزی الحسنی و سنائی که حکمت بالغه ربانی و
قدرت متناهیه یزدانی از جهت بندگان مؤمنین خود که ایمان بغیب آورده اند
اقتضا این نمود که در هیچ جزوی از زمان که زمان باطل است حجت خود را که در حجاب مستوری
مستور نماید و چونکه ابلاغ حجت و اکمال دین بر او واجب بود از آنجهت بر اولیای خود که قرا
مبارکند السنه و اذان فی قرار داده فرموده که تا احکام او را بواسطه آنها بعباد برسانند و ازین
السنه و اذان در کلام مجید خود بقرای ظاهره تعبیر نموده و فرموده است وجعلنا بینهم و بین
القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة سیروا یعنی رجوع نمودن بطرف ایشان
در خصوص احکام دینیه بر ایشان واجب گردانیده و فرموده وقدرنا فیها السیر سیروا
فیها لیالی وایاماً آمنین پس این طایفه ها دیه که قری ظاهره باشند همیشه محل نظر ولی الله
هستند و اثر برکات لسان ناطق و از جانب او علی صادق و گوش شنوا میباشند و روی زمین از اینها
خالی نمی شود اگرچه یکنفر باشد و الا فساد عالم لازم میاید پس از آنجهت لابد است در هر عصر
کسی باشد که مؤید باشد از جانب امام که جامع جمیع فنون علوم باشد بطوریکه در هر علمی
صاحب فن بوده بسر نقطه آن علم برخورده باشد و در هر مسئله از جمیع علوم حق را فهمیده باشد
تواند که انتحال مبطلین و تحریف غالین را از کفره و سحره ارباب مذاهب از اهل

بخجل از معاندین دین مبین محمدی ازین شریعت غرا نفی بکنند بکیفیتی که ائمهٔ هدی علیهم
السلام در زمان حضور خود میکردند و از هیچ رد نمودن باطلی عاجز نبودند
و این مرتبه محقق نمی شود الا بتائید خاصه و تسدید مبینی از طرف امام علیه السلام در
احادیث و اخبارشان تصریح باین مطلب کرده فرموده اند ان لنا فی کل عصر خلفا
ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و چونکه در این جزئی از زمان اخبار
اهل بیت عصمت نزدیک بانطماس و آثار ایشان قریب باندراس گردیده
بحیث کادت ان یرتفع من البین و یغیب عن العین لا یذکرها ذاکر و لا یخطر بها خاطر
پس بنابرین آلهی و برحق وصی مطلق صلوات الله علیه که همیشه از اظهر رعایا حافظ این شریعت
غرا و طریقه بیضا است یکی را از ذریه طیبه خود و قطعه از جگر گوشه خود که متصف بصفات
مذکوره بوده باشد منتخب فرموده بر خود لسان قرار داده اند یعنی وحید عصر خود و فرید
دهر خود مرجع علمای عظام و مفخر فضلای فخام و منبع بحار معارف و علوم و معدن کنوز حقایق
و رسوم البدل المؤتمن والمؤمن الممتحن جناب آقا سید کاظم الرشتی اطال الله بقاه
و جعلنا فی کل مکروه فداه که الحق گلی است که از گلزار اهل عصمت رسته و بوته ایست
که عقد ثمر از آن جویبار دربسته و سرویست که بهوای نسیم آن خاندان پروریده و آب
زلال از ینابیع ولایت نوشیده و از ایام صبا از تلونات باد و سائخ عیون بد
محفوظ گردیده و شیر از پستان دایه ولایت مکیده و چون اولا جناب مثل
موالی و سادات خود همیشه همتش را بالکلیه بترویج دین مبین و تشیید قواعد سید المرسلین
صلی الله علیه مصروف داشته و رساله جات در اکثر فنون نوشته خصوصا علم توحید
و بیان معانی و علم تفسیر خصوصاً از تفسیر ظاهر و باطن و باطن باطن باطن و تفسیر و تأویل
باطن تأویل و تفسیر ظاهر و غیرها و علم اصول فقه و علم فقه و علم مکتوم و علم ریاضی
و غیرها از انواع علوم معروفه و غیر معروفه و از انجمله رساله در کیفیت سلوک و اخلاق

۴ و آداب نوشته بودند لیکن چون سبک عباراتش بالفاظ غریبه و نظم کلماتش بقانون
لغت عرب بود و این معنی باعث عدم انتفاع عامهٔ ناس گردیده پس آنجناب
نظر بکثرت مشاغل از ورود مسائل از اطراف و قبائل از عرب و عجم وارد شده
حل و عقد مشاکل و از بسیاری رحل و ارتحال با ضعف و سستی که در بنیهٔ وی حاصل
رحائل
بود با التماس بعضی از اخیار از مخلصین اصحاب که سالک طریق حق تا کیفیت
سلوک و قرب بودند این ذره بیمقدار را امر فرموده که رساله مزبوره را بعبارات واضحه
قریب بفهم مبتدی بزبان فارسی ترجمه نمایم پس این حقیر امتثالاً لأمره الاشرف الاعلی
والطاعة لجنابه المعلی این امر را قبول نموده شروع بترجمه نمود بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین اما بعد پس میگوید بنده جانی و اسیر فانی کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی که بدرستیکه
جماعتی از دوستان و خالص اصحاب آنجناب آن کسانیکه تمیز داده بودند آبرا از سراب
بتحقیق طلب نمودند از فقیر حقیر اینکه بنویسم کلماتی چند در کیفیت سلوک بسوی خدا تعالی
و کیفیت طلب قرب و رضای او و آنچه سزاوار است که راه رود که طالب در آن
بسوی قرب و بخواهی اوست در او باشد در جمیع حالات و اخلاق و جمیع حرکات
و سکنات و غیر اینها از مجاری حالات بسبب طلب آنها این امر آن بود که معین شود
مراتب ایشان از برای وصول بسوی مطلوب ایشان و روشن شود جهتهای این سبب نظر بدین
نور عظمت محبوب ایشان و بعد من تسویف میکردم این امر را بر آنکه خاطر آنکه حاصل بود در برابر
من از تواتر افواج هموم و تلاطم امواج غموم که وارد میشدند بر من در هر حینی و
در هر آنی حتی اینکه دنیا را مخاطب نموده این ابیات را میخواندم نظم عتبت علی
الدنیا وقلت الی متی اکابد هما بوسه لیس ینجلی اکل شریف من علی جدوده حرام علیه العیش
غیر محلل فقالت نعم یا ابن الحسین رمیتکم بسهم عنادی حین طلقنی علی تا اینکه رجوع
کردم

کردم که التماس عزیزترین برادران پیش من و دوست ترین دوستان برمن ورد شد ٥
دیدهٔ من بدون شک اعزه الله واسعده وایده الله وسدده پس جواب دادم
مسئلت او را و بجا درست نمودم مامول او را با وجود کمال ضعف و کلال و تبلبل
بال که امیدوارم از خدای تعالی اعانت توفیق او را بسوی راه راست و اینکه نفع دهد
بسبب این بگنجی طلبهٔ حق را و خدای تعالی است مستعان و مراورا است تکلان پس میگویم
که خدای تعالی پاک و منزه است او ست فردی که شریک برای او نیست و زندهٔ که مرگ
برای او نیست و نوریکه ظلمت در او نیست و بی نیازی که احتیاج در او نیست و صاحب
قدرتیکه عجز در آن نیست و کریمی که بخل در او نیست و شاهدیکه چیزی از او غایب نیست
و عالمی که هیچ چیز از او جاهل نیست و بزرگیکه هیچ چیز نزد او بزرگی ندارد و صاحب تسلطی
که هیچ چیز بر آن مخفی نمی ماند و یگانه که هیچ چیز با او اعانت نمیکند و صاحب قوتیکه
هیچ چیز او را عاجز نمیکند و دائمی که هیچ چیز او را فانی نمی کند و موجودیکه هیچ چیز
بادی نیست و هر چه غیر او ست آثار و شئونات افعال او میباشد و نسبت جمیع
ماسوای بسوی او یعنی بسوی فیض او که عبارت از ابداع و اختراع او باشد مثل نسبت
آثار تست از قیام و قعود و حرکت و سکون تو بسوی تو پس فکر کن در این که از
تو است آیا برای آن شان غنائی هست از تو در حالتی از احوال و وقتی از اوقات
و در امری از امور پس تو و ذات تو و حقیقت وجود تو باشد نسبت بفعل خدای تعالی
مثل کلام تو است نسبت بتو پس چنانکه کلام تو عبارت باشد از این هیئت خاص که
قایم شده بماده ماخوذه از هوا بقائی و استمراری در وجود ندارد و الا بمدد جدیدی
از تو بسوی تو در هر آنی و هر لحظه همچنین تو مستقل نیستی بچیزی از احوال و اطوار
خود و ذات خود و صفت خود و فعل خود و اثر خود و توجه و اقبال خود بدون
حق تعالی و جمیع ماسوای خدای تعالی در احتیاج بسوی او مثل تو میباشند بدون تفاوت

پس درین هنگام به بند در فکر و التفات و رفع حاجت و امید و خوف و طمع بسوی جمیع
ماسوای غیر از پروردگار خود نباشد در نظرت الا او و اینست تاویل قوله تعالی ولا
یلتفت منکم احد وامضوا حیث تؤمرون پس بدرستیکه التفات و نظر و توجه بتو
بسوی غیر او سفاهت و گمراهیست چنانکه حضرت سید الساجدین علیه السلام فرموده
در دعای صحیفه کامله اللهم انی اخلصت بانقطاعی الیک واقبلت
بکلی علیک وصرفت وجهی عمن یحتاج الی رفدک وقلبت مسئلتی عمن لا یستغنی
من فضلک ورأیت ان طلب المحتاج الی المحتاج سفه من رأیه وضلة من عقله فکم رأیت
یا الهی من اناس طلبوا العز بغیرک فذلوا وراموا الثروة من سواک فافتقروا
وحاولوا الارتفاع بغیرک فاتضعوا انت یا مولای دون کل مسئول موضع
مسئلتی ودون کل مطلوب الیه ولی حاجتی انت المخصوص قبل کل مدعو بدعوتی
لا یشرکک احد فی رجائی ولا یتفق احد معک فی دعائی ولا ینظمه وایاک ندائی
وحاصل مضمون این کلمات بلاغت مشحون انستکه ای پروردگار من بدرستیکه اخلاص ورزیدم
من بسبب انقطاع خود بسوی تو و روگردانیدم بتمامی خود بر تو و برگردانیدم روی خود را
ازانکسیکه محتاج است بعطای تو و برگردانیدم مسئلت نمودن خود را ازانکسیکه مستغنی نیست
از فضل تو و دیدم که طلب نمودن محتاج سوی محتاج سفاهت است از فهم او و گمراهی است
از عقل او پس چه قدر دیدم ای پروردگار من از مردم که طلب نمودند عزت را
بغیر تو پس ذلیل و خوار شدند و قصد کردند بزرگی از غیر تو پس محتاج گردیدند و اراده
نمودند بلندی را بغیر تو پس پست شدند پس توئی ای مولای من پیش از هر سوال شده محل
سوال من و پیش از هر مطلوب الیه حاجت من و توئی مخصوص پیش از همه خوانده
شده بخواندن من و شریک نمی شود با تو احدی در امید من و جمع نمی شود با تو کسی
در دعای من و نظم نمیکند ترا و او را ندا و دعوت من و حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه

۲ - از حلق عمر الطیفون جیهون زین
فارسی الرحمن زبن (صح)

وسلامه علیه در دعای عرفه فرموده‌اند أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی
هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک ومتی بعدت حتی تکون الآثار
هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک ولا تزال علیها رقیبا وخسرت صفقة عبد
لم تجعل له من حبک نصیبا یعنی آیا میشود از برای غیر تو از ظهور آنچه نیست مر ترا تا آنکه
او باشد مظهر و آشکار نماینده تو چه وقت غایب گردیده تا اینکه محتاج به دلیلی باشی
که دلالت کند بر تو و کدام زمان دور شده تا اینکه آثار باشند رساننده بسوی تو کور شود چشمی
که ترا نمی‌بیند و حال آنکه هستی تو مشاهده کننده باو و زیان باد معامله و نفع بنده که نکرد آنی
از محبت خود برای او نصیبی و ایضا در دعا وارد شده است که لا تحجب عنه الا نورک ولا
یسمع صوتا الا صوتک یعنی دیده نمیشود در عالم نور مگر نور تو و شنیده نمی‌شود صدایی مگر صدای تو
چون کیفیت امر در واقع باین نحو است پس کجا میتوان رفت بغیر از جانب خدا
پس بگریزید بسوی خدای تعالی بخضوع و خشوع و ذلت و مسکنت و با فراغت قلب و اجتماع حواس
و انقطاع از خلق و اخلاص در طاعت او و شوق و بقرب و جوار او و استشعار محبت او چون
بودند خلق در عالم نزول و ادبار پس گرفت ایشان را برودت ادبار پس منجمد شد قلبهای
ایشان و خاموش گردید طبایع ایشان و غلبه کرد بر ایشان خواهش نفسهای
ایشان و حب دنیا در دلهای ایشان قرار گرفت پس خاموش شد آتش شوق
خدای تعالی در حجره دل ایشان یا پنهان گردید بجهة غلبه برودت هوا و خواهشهای
نفس ایشان پس لابد است از هیجان و تحریک این آتش و از ازاله این غبار عظیم از دلهای ایشان
تا صاف شود برای آنها توجه بسوی جبار و تا بنشینند در مجلس انس و محبت با محبوب حقیقی در
حالتیکه خالی از اغیار باشند و تا بنوشند شراب انس را در حالتیکه صاف باشد از کدورتها
و الوان منتنه و خبردار شو تا وصف کنم برای تو آنچه را که هیجان بیاورد این آتش را اگر
تو تأمل کنی در تعریف و توصیف من بنظر محکم یقین دان بدرستیکه اول آنچه که واجب است

برطالب راه روانست که مستشعر باشد عظمت پروردگار را همیشه در قلب خود مثال مختصری
برای تکمیل آن در بنمقام تا قدرت بهم برسانی از فهمیدن نوع مسئله بدانکه نسبت عالم ظاهری
تو بظاهری این عالم مثل نسبت باطن تو است بباطن این عالم پس هر وقتیکه یکی
ازین دو نسبت را دانستی و آن دیگری را قیاس کن بر او بجهة اینکه هر دو بیک نهج اند و چونکه
ظاهر اقرب بجهة بفهم مردم پس اکتفا بر او میکنیم و میگوئیم که تو زمانیکه نسبت بدهی بزرگی بدن
خود را بکوهی بلندی میسنجی خود را بنسبت بآن کوه مثل ذره و ازین جهة است که هرگاه باشی
در بالای کوه بینی مکینی را که در زیر کوه است بسیار کوچک و بدانکه نسبت این بزرگترین
کوهها بهمه این زمین مثل نسبت یک جزو است از هفت جزو از پهنای یک جو ببهی
کوه که قطر او یک ذرع باشد هفت چنانکه برهان این در علم هندسه بیان شده و زمین
کوچک تر است از شمس سیصد مرتبه و بنا بر قولی هزار مرتبه پس چه نسبت خواهد بود
کوچکی او را چون نسبت میدهی او را بفلک شمس زیرا که شمس مرکوز است در جزوی از اجزای
فلک و آن پارچه از آنست و نسبت این پارچه بجمیع فلک از کوچکی قیاس نمیشود
و هر کوکبی از کوکبهای بزرگ که در فلک ثوابت که فلک هشتم باشد واقع است بقدر
صد برابر زمین است و کوچکترین ستارها مثل سها که غیر از چشم تیز و روشن چشم دیگری او را
ادراک نمیکند پانزده برابر زمین است پس زمانیکه حال ستاره که بمنزله یک نقطه است
برای فلک بر آن نهج شد پس چگونه میشود بزرگی جمیع فلک و وسعت او و در بین فلک
با این عظمت نسبت بعرش مثل حلقه ایست که در بیابان بزرگ افتاده باشد بلکه کوچکتر
زیرا که عرش از برای او هفتاد هزار طبقه است و هر طبقه عظمت و کلفتی او بمقدار ما بین
عرش و تحت الثری است و از برای عرش سیصد و شصت هزار رکن است و در هر رکنی سیصد و
شصت هزار ملک است و کوچکترین آنها هرگاه مامور بشود ببلعیدن جمیع سموات و ارضین و
و آنچه در ما بین آنهاست هر آینه جمیع اینها در دهنش مثل ریگ کوچک میشود در بیابان بزرگ

جمع

وایضاً در نزد هر رکنی بقدر این مجموع پانزده مرتبه بصفت مذکوره تنبیه شد و میان هر دو
قائمه از قوائم عرش بقدر سیر کردن مرغ خفیف تند پر هزار سال و نسبت جمیع اینها
بملائکه کروبین مثل نسبت کلمه است بسوی متکلم پس تامل کن درین هنگام در بزرگی کروبین و وسعت
ایشان و احاطه نور ایشان و اشراق ظهور ایشان و این ملائکه نسبت ایشان بملائکه عالین
مثل نسبت کلام است بر متکلم و نسبت جمیع اینها بسوی محمد و آل محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین
مثل نسبت یکجزو است از صد هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار هزار جزو از یک جزو
نسبت باین عالم کبیر و نسبت همه این عالم و محمد و آل طاهرین او سلام الله علیهم بقدرت
خدای تعالی مثل لفظ واحد است بسوی لافظ و از اینجهة است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
در هنگامیکه گفت اعرابی ما شاء الله و شاء محمد و شاء علی صلی الله علیهما پس حضرت
فرمود که مگو همچنین بلکه بگو ما شاء الله ثم شاء محمد صلی الله علیه و آله فان مشیة محمد صلی الله علیه و آله فی مشیة الله
کمثل الذبابة الی هذه الدنیا و ما شاء الله ثم شاء علی علیه السلام فان مشیة علی علیه السلام فی مشیة الله کمثل البعوضة
فی هذه الدنیا پس منع کرد آن اعرابی را جمع کردن با واو عاطفه میان مشیة خدا و مشیة پیغمبر و علی آل اطهار
صلی الله علیهما و آلهما و گفت آنچه خدا اراده کند و محمد صلی الله علیه و آله اراده کند و علی
علیه السلام اراده کند پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد او را و فرمود همچنین مگو یعنی جمع مکن میانه
مشیة ما و مشیة خدا بلکه با کلمه ثم که مفید تراخی است و دال بر عدم معطوف و معطوف علیه است
در یک مرتبه تعبیر نما و بگو ما شاء الله ثم شاء محمد صلی الله علیه و آله الی آخر یعنی آنچه خدا
اراده کند و بعد از آن محمد اراده کند پس بدرستیکه مشیة محمد در نزد مشیة خدا مثل نسبت مگس است
باین عالم و بگو آنچه خدا اراده کند و بعد از آن علی علیه السلام اراده کند پس بتحقیق که مشیة
علی علیه السلام نسبت بمشیة خدا مثل نسبت پشه است باین دنیا و نظر کردم بلفظ عربی
حدیث در معنی پس تامل کن الان در نسبت نفس خود بسوی عظمت و بزرگی پروردگار پس بتحقیق
که تو مضمحل تری بسوی در پیش کوه که مضمحل است پیش زمین که مضمحل است پیش آفتاب.

که مضمحل است پیش فلک هفتم که مضمحل است پیش کرسی که مضمحل است پیش طبقه
از طبقات عرش که مضمحل است با جمیع طبقات عرش پیش ملائکه کروبین که
مضمحل استند همگی پیش ملائکه عالین که مضمحل استند پیش آل محمد صلی الله علیه واله که مضمحل اند
پیش قدرت خدا تعالی در پیش وسعت احاطه قیومیت و قهاریت او پیش ذات اقدس او
همه چیز ممتنع است و محالست چه از اعلی و چه از ادنی پس درین هنگام چه کوچک است
قدر تو و چه حقیر است مقام تو نسبت بسایر مخلوقات خدا تعالی اینچنان مخلوقاتی که
فانی و زایل اند در جنب عظمت و قهاریت او انصاف ده در نفس خود که آیا این عظمت
و بزرگی فراموش میشود و آیا برای تو قدری و منزلتی پیش این عظمت هست تا اینکه قصد کنی
مخالفت با این حلیم جبار و قهار بکنی پس فکر کن ثانیاً که کوچکی نفس خود و خساست
ذات خود و قبایح و بدیهای کینونت خود با کوچکی قدر خود و تأمل کن درین که ارذل
اصناف ناس کناس است و ارذل این طایفه و اخس آنها کسیست که بالوعه را پاک میکند
از فضلات از بول و غایط و سایر نجاسات و جمع میکند آنها را و بر میدارد و خارج میکند
از خانه بجائی که لایق آنهاست میریزد و تو می بینی که نفس خود را که دوست میداری
نه مجالست آنها را و نه معاشرت ایشان را و نظر کن الآن در نفس خود که بتحقیق که تو هر چند
بر کسی تکبر بسیار و رفعت بکنی در دنیا حتی اینکه پادشاه و سلطان گردی پس با زبانت چاره
از برای تو از اینکه مباشرت بول و غایط بکنی و آنها را با دست خود دفع نمائی در هر روز
سه مرتبه یا دو مرتبه یا زیاده یا کم پس درین هنگام فرض و هم جنس شخصی میکردی
که میدیدی آنرا و ارذل اصناف خلق و ناخوش میداشتی مجالست او را پس بعد از آن فکر کن در باطن
جسد خود و اندرون پوست خود آیا می یابی یک چیزی از باطن جسد که طیب و طاهر باشد پس هر چیزی که از
تو بیرون می آید یا نجس و نجس است مثل بول و غایط و خون و منی و نظایر اینها از پاره گوشتی که از
انسان جدا شود یا غیر اینها و یا کثیف چرکین و خبیث است که اینها اعز و اکرم است

از اینها

از انیکه مباشرت آنها یا تناول آنها بکند مثل چرکی که از جراحت بیاید و مثل آب بینی
و آب دهن و غیر اینها از اشیاء رذیله و چنانچه هرگاه تناول نمائی طعام طیب و لذیذی را
که خوش بو باشد پس تامل نما بعد از آنکه او را بجائی در دهان خود امرار یکجا متغیر میشود که هرگاه او را
از دهان خود بیرون بیاوری حرام میشود بر تو بعد از آن تناول آن از جهت که داخل خبائث
شد و خبائث حرام است اکل آنها و این خبائث کم طاری او شد نیست الا از مجاورت تو
با وی یک دقیقه و هر زمانی که مجاورت بطول انجامید خبائث و نجاست او زیاد گردد
تا اینکه خون شود یا منی یا مستحیل ببول گردد پس انصاف ده الان در نفس خود که آیا با وجود اینحال
و این خبائث در تو خوب میباشد که تو تکبر کنی و تبختر نمائی و طلب لذائذ آنها و شهوتها و فخر بر
مردم بکنی بعد از آن تفکر نما تا ثانیاً که تو طاهر و نجیب نمیشوی الا بطاعت خدای تعالی
و خضوع و خشوع پیش وی و از اینجهت است که می بینی تو مسلمان را که زمانیکه مسلمان شود و بظاهر اقرار
بجهت خود پاک میشود ظاهر جسد او بخلاف کافر که او از جهت عدم اسلام و عدم خضوع برای
ملک علام باقی می ماند در نجاست اصلیه خود و معصوم ع زمانیکه اسلام آورد بظاهر جسد
خود و باطنش و باسرش و علانیه اش پاک شد و پاکیزه گردید ظاهر او و باطن او و گوشت او
و خون و موی او و بشره او و تو نیز بقدر خضوع و خشوع برای معبود خود پاک میشوی و طاهر میگردی
پس فکر کن در این هنگام که آیا طهارت را برای خود دوست میداری یا نجاست را یعنی
باقی بودن با او در وقت موت طاهر میشوی و از برای تو و از برای امثال تو ثوابی بدان نجاسات
از ظاهریه و باطنیه و ظاهر میشود در این دنیا این نجاسات تو برای هر مومنی هر وقتی که ترا
می بینند و چون مرتکب گناهی میشوی یا تو میکنند آن مومن بوی بد او را از تو مخصوصاً بدتر از
بوی جیفه گندیده باشد و دوست میداری این مجالست ترا مگر از روی اکراه و کسی که بر در از تو
بطریقیکه تو از جیفه گندیده گریزان میشوی و می بینند سیاهی گناه را در رو تو چه جای اینکه نجاست
نفس ترا می بینند عوج جا صوت ترا و تغیر یافتن او را بمعصیت و تکبر بر خدای عزیز

جلیل بترک نمودن طاعت او و مخالفت کردن وی میپسند و محو شدن نام ترا [illegible]
از علیین که کتاب نیکوکاران است و ثبت او در سجین که کتاب گناهکاران است و در دعاست
ربّ لا تغیّر اسمی ولا تبدّل جسمی ولا تشوّه خلقی بالنار یعنی ای پروردگار من تغییر مده
اسم مرا و تبدیل مکن جسم مرا و مسوزان بدن مرا در آتش و این آثار بر معصیت مترتب است
مگر اینکه توبه نمائی از روی صدق و متوجه بسوی خالق سموات و ارضین پس تأمل کن در نفس خود
ای ارضی میشوی از برای نفس خود اینکه باشی بر این هیئت قبیحه نعوذ بالله و نستجیر بالله و نعتصم بالله
ولا حول ولا قوة الا بالله پس بعد از آن فکر کن خود را بمنزلهٔ یک خانه برای دردها و محنتها
و المها و مرضها و وجعها که محل است از برای طبایع اربع صفرا و سودا و خون و بلغم است و حال
آنکه تو نمیدانی که چه وقت یکی از آنها حرکت خواهد کرد که هلاک تو در او خواهد شد و از برای تو بنیه‌ایست
که قوام امنیت برای او بعلت یکی گرما او را اذیت میکند و سرما او را منجمد میگرداند و سموم او را پاره پاره
میگرداند و آب او را غرق میکند و آتش او را میسوزاند و باد او را از جسم جدا میکند و درندها
او را میدرند و مرغ بمنقار خود او را سوراخ میکند و آهن او را میبرد و صدمه او را ریزه ریزه میکند و با اینها
آن بدن خمیر شده با طینتی از الوان و اقسام اسقام و اوجاع و امراض و تو در گرد اینها هستی
و ایشان مراقب تو میباشند و همیشه از آنها خائف و ترسان هستی و طمع در دنیا و خلاصی بودن از
دست آنها داری و تو همیشه مقارن تحفت آفت هستی که گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و وجع و خوف ای
و موت باشد پس بعد از آن فکر را بگذار در نعمتها که خدای تعالی بتو کرامت فرموده و آلاء متواتره که
با آنها منت بر تو نهاده و نعمتها و آنها مستغنی از بیان کفایت میکند در خصوص قول خداوند
کریم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و تفکر کن بدرستیکه خدای تعالی آنچنان پروردگاریست که
بیرون آورده ترا از دریای امکان بساحل اکوان یعنی وجود و هستی و نشانیده است ترا در حجاب ابد
و فرو گرفته است ترا بسوز بدن و تعب و مشقت و داده است ترا در عالم اظلّه در زیر حجاب
و نجات داده ترا از گرفتاری عالم طبیعت و ترقی داده است ترا یعنی نازل کرده است

بوکه

بسوی عالم ملکوت و شهود در حالتیکه مشروح العلل و مبین الاسباب بوده باشی تا واضح
کند و آشکار نماید بر تو حجت خود را تمام نماید و نعمت خود را کامل فرماید والآن تو بید قدرت
او ئی محفوظ المراتب یعنی جمیع مراتب تو با جمیع اطوار و شئونات بین او محفوظ است
در جمیع عوالم روی میدهد ترا از ذره بیضا و میوه میدهد ترا در حجاب اصفر و خلق میکند
ترا و آن چیزی را که نسبت باتست یا از برای تست و مخصوص است بتو چیزها یکه نفعش بتو عاید خواهد بود
مثل طاعات یا آنچیزیکه برضرر تست مثل معصیتها که از تو صادر شده آنچیزیکه پیش تست یا از پشت تست
یا بسوی تست یا در تست در تحت حجاب اخضر و حفظ میکند حرکات و سکنات ترا و خطوات
و لحظات ترا و کلمات ترا و آنچه را که سینه و قلب تو پوشانیده و آنچه را که فؤاد تو بآن منکشف
میشود و حفظ او بحیثیتی است که هرگاه و اگذارد ترا الحال خمد اقل از طرفة العین هرآینه معدوم
و فانی میشوی و تمامی آثار از تو اثری و معدوم میشود ذکر و خبر تو و معدوم میشود بر
و احسان او و نمی بینی الا خیر او را و با وجود این تو راضی میشوی که التفات بسوی غیر نمائی
و دوست داری که متوجه باشی بسوی غیر او پس چگونه طلب می نماید محتاج از محتاج و کجا غنی میشود
فقیر بسوی فقیر پس هرگاه نسبت بکنی یعنی با وجود اینکه تو در حفظ او هستی التفات بغیر او نمائی
در این صورت نفع کم کرده است تجارت تو و زیان کرده است صنعت تو و کم گردیده است
میل
متاع تو و اما قصد میکند بسوی خدای تعالی شخصی و با وجود این متوجه بسوی عدم میشود و بسوی
باطل نماید که کون بسوی زایل میکند با وجود اینکه تو در آن حینیکه غیر را قصد کرده باز فقیر هستی
و محتاج بسوی خدای تعالی پس چه بد کاریست این کار تو پس بعد از آن فکر کن خاماً نفس خود را
که بسوی ما او را میل میکند بسوی معصیتها و بسوی مخالفت خدا پیش یکنفری از افراد خلق و می پوشاند
از مردم پس چگونه نظر نمی کنی بسوی عظمت پروردگار و بسوی قدرت او و احاطهٔ قیومیت او
و حال آنکه او ناظر است بجمیع احوال و حرکات و سکنات و لحظات و کلمات تو
که از تست یا بسوی تست یا از تو صادر گردیده یا در تست یا در پیش تست پس چگونه پنهان

میداری از مردم و حال آنکه از خدا پنهان نیست و ملاحظه میکنی عظمت مخلوق را و عظمت خالق را
ملاحظه نمیکنی و معصیت او میکنی در حالتیکه تو پیش او حاضر هستی و ترا می بیند و هرچه میکوئی
میشنود پس بعد از آن بتحقیق بدرستیکه پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه سلام الله علیهم ایشان شاهدند بر جمیع
خلق و ایشانند چشم بیننده خدای تعالی در بندگان خود و ایشان نیز ناظرند و مطلع اند
بر تو بر جمیع حرکات و سکنات تو پس چگونه کوچک میشماری نظر ایشان را و مطلع بودن
ایشان را بر تو و حال آنکه ایشان از جمله کسانی هستند که شناختی ایشان را و شنیدی اخبار کرامات
و بزرگواری ایشان را و بعد از آن ائمه ارکان اوتاد و ابدال و نقبا و نجبا همه ناظر اند بسوی تو و مطلع اند
بر تو و شاهد میکنند اعمال ترا پس بدرستیکه حق تعالی میفرماید قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله
والمؤمنون یعنی بگو ای محمد صلعم بامت خود که عمل بکنید پس زود میشود که می بیند عمل شما را
خدای تعالی و پیغمبر خدا و مؤمنین یعنی ائمه طاهرین سلام الله علیهم چنانکه در احادیث معتبره تفسیر فرموده
اند پس بعد از آن ملائکه آسمانها و زمین و ملائکه هوا و عناصر و ملائکه مدبرات و ملائکه
معقبات و ملائکه که موکل اند بر اعضا و جوارح و مشاعر تو و کتبه اعمال و اقوال اینها همه ناظرند
بسوی تو مطلع اند و شاهدند بر جمیع اعمال تو بعد از آنکه مکان تو و زمان تو و ساعات تو و روز تو
و صورت عمل تو در اینها نقش می بندد و همچنین عرش می بندد صورت عمل تو در جمیع آنچه که در وجود است
از آسمانها و زمینها و کوهها و هوا و آب و غیر اینها خواه عمل نیک تو باشد و خواه عمل بد و باقی
میماند در لوح محفوظ و کتاب حفیظ تا روز قیامت پس تأمل نما الان در نفس خود که هرگاه معصیت خدا
نمائی رسوا میشوی در جمیع عالم پیش و نوشته میشود در هر کوچه که هذا شقی یعنی این شخص
شقی و گناهکار است پس نفرین میکنند ترا همه چیز هرگاه اطاعت نمائی ممدوح میشوی در همه مقامات
و مدار معصیت و طاعت با قبال نمودن بسوی خداست و ادبار از او پس در هر چیزیکه اراده نمودی
رضای خدای تعالی را پس آن طاعت است در هر چیزیکه اراده ننمودی رضای خدا را و از برای
خدا نکردی آن معصیت است و مرتبه هر یک از طاعت و معصیت در شدت و ضعف

بحکم سابق بود

مختلف میشود پس تأمل نما در نفس خود و در میان اختیار طاعت و معصیت و اختیار
بکن از برای او خیر را و اصلاح و تقوی را و مواظبت بکن در تفکر بطول لیل و نهار خود زیرا که
امیر مؤمنان علیه السلام فرموده نبّه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک واتق الله
ربک یعنی خبردار بکن به تفکر و تدبر قلب خود را و خالی کن در شب پهلوی خود را از خوابگاه
یعنی بیدار باش و تقوی و پرهیزکاری را شعار خود از برای خداوند که پروردگار تست و نیز
فرموده است که تفکر میخواند آدمی را بسوی خیر و نیکوکاری و بعمل نمودن و حضرت رسالت مآب
صلی الله علیه و آله فرموده اند التفکر حیات القلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور
یعنی تفکر زندگی قلب شخص بیناست همچنانکه راه میرود مستنیر یعنی طالب نور در ظلمتها با نور و حضرت
امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که التفکر مرآة الحسنات و کفارة
السیئات و ضیاء القلوب و فسحة للخلق و اطلاع علی العواقب و استزادة فی العلم وهی خصلة لا یعبد الله
بمثلها یعنی فکر آئینه حسنات و کفاره گناهان و روشنی دلها و وسعت خلق و اطلاع بر عواقب کارها
و زیادتی علم است و فکر خصلتی است که عبادت کرده نشده خدای تعالی بمثل او و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله فرموده که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و لا ینال منزلة التفکر الا من خصه الله
بنور التوحید و المعرفة یعنی فکر یکساعت بهتر است از عبادت یکساله و نمیرسد رتبه تفکر را مگر آن کسی که مخصوص
گردانیده باشد او را خدای تعالی بنور توحید و معرفت و نیز از آنسرور صلعم منقولست که افضل
العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته یعنی بهترین عبادت دوام فکر است در صنعت و قدرت
خدای تعالی پس هرچه تفکر نمائی تو ای راه رو طالب حق در این امور در نفس خود در تقلب احوال
دنیا و اضمحلال او و عدم استقرار عزت و ذلت و فقر و غنا و صحت و مرض او و در عدم
وفای دوستان و برادران و عدم انتفاع از اولاد و عشیره و غیرهما و چون تو در این تدبر
و تفکر مداومت نمائی پس لابد عظمت و بزرگی پروردگار برتو مستولی میشود و حاصل میشود
از برای تو کمال بی رغبتی در دنیا حاصل میگردد میل تو بسوی عقبی و متوجه میشود ذهن تو

بسوی عالم اعلی پس درین صورت وارد می‌شود بر تو افاضات الهیه و محل میشود قلب تو از برای انوار قدسیه
و علوم حقیقیه بشرط آنکه ملاحظه نمائی راستروی و استقامت را در جمیع احوال و اقوال
و حرکات و سکنات و جمیع اطوار معاشرت خود و اینست استقامتی که امر برآن وارد
شده است در کلام مجید سبحانه که فرموده فاستقم کما امرت یعنی ای محمد ص مستقیم و راست رو
باش با نظیر فرقه که مأمور شده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده اند که پیر کردانید
مرا این آیه که سر این از دو وجه خالی نیست زیرا که یا مراد اینست که پیر کردانید مرا از جهه صعوبت
امتثال بطبق مقتضای مضمون و آنچنان صعوبتی که باعث ضعف بنیه و بدن و سایر قوا
و مشاعر ظاهریه و باطنیه میگردد و از خوف و خشیت الهی بنحوی که در حال ضعیف پیری
و سست می شوند و یا آنکه مراد اینست که امتثال باین معنی باعث کمال مطلق می‌شود چنانکه
مقتضای ایام پیریست و بنا بکیفیت این استقامت آیا در اکل و شرب آنست که بخوری بقدر مقدور
مگر چیز طیب طاهر پاکیزه و اجتناب نمائی از مشتبهات بحسب قدرت خصوصاً در اول امر
از قرار یافتن نفس در اطمینان پس بدرستیکه شبهات باعث قساوت قلب و مورث بلادت
و حمق می‌شود و احداث ظلمت میکنند در قطار ایشان در ظاهر و در باطن و یا آنکه بخوری بنحوی که کل بوستان فرموده حضرت
امام حسن عسکری ع فرموده که حاصل مضمون آن اینست که بخور بخوبیتی که هرگاه حلال باشد برای تو باعث
طول حساب نمیشود در روز قیامت و اگر حرام باشد ضرر رساند بتو زمانیکه اخذ بکنی از وی بقدر
سد رمق و آنقدر که حفظ نفس تو نماید نه زیاده برآن و لیکن این اکل رتبه مقربین درجه صدیقین است
که خوردن اینها از برای لذت و قوت نیست بلکه از برای حفظ و بقای بدن در این دنیا تا اینکه مرکب
باشد برای روح تا اینکه روح توشه خود را از برای روز قیامت بردارد و اما راجین و خائفین
که رتبه اینها تحت رتبه مقربین است پس ایشان میخورند از برای قوه و نشاط از جهه عمل بخاطر
آنچه که امید دارند از ثوابهای پروردگار خود می‌ترسند از عقاب و عذاب او و اما مومنین از
سایر عوام پس میشود که ایشان بخورند برای لذت تا بشکند صولت نفس ایشان از شهوات لا کن صد

می شود لذت از آنها بغیر اضلال و اما مستکفین ها لکن و آنها کسانی هستند که میخورند مگر
برای لذت جسمانی و نشاط نفسانی و در خصوص اجماعیست که حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله فرموده که هر که همت او آن چیزی باشد که داخل شکم او می شود پس قدر و مرتبه او بقدر همان است
که از شکم او خارج میشود و در حقیقت امر از این مرتبه خارج نمی شود و علامتی نمی باشد مگر مقربین و
صدیقین و اما بیان مقدار اکل و شرب بیانیست که شکم پر کنی از آنها و علامت این است که آنقدر بخوری
که بعد از خوردن باز میل بخوردن داشته باشی و رغبت از طعام تمام نشده باشد و باز احتیاج فی الجمله بخوردن
او داشته باشد و همچنین است امر در شرب پس بیاشام آنقدر که میلت منقطع شود و رغبت بنهایت
رسد پس چون بقدر خوردی و آشامیدی که رغبت تمام نشد تا مقدار یکساعت شهوت و
خواهش تو باقی میماند و بعد از آن مرتفع می شود با وجود این همین مقدار قوت کرده میشود و بقیه
باطل میکند و قوت جسمانی میدهد و طبیعت انضج میدهد و حرارت غریزی را قوی می نماید چنانکه اطبا ذکر
کرده اند و این واضح است انشاء الله تعالی و همچنین بیاشام تا اینکه تشنه گردی پس چون تشنه شدی آب
آنقدر بیاشام که سیر نشوی بجهت اینکه شرب جید آب که بقدر دو ثلث اکل باشد و عطش در شخص
صحیح المزاج علامت اینست که هنوز شرب طعام بقدر دو ثلث نرسیده و تشد عطش علامت اینست
که بقدر مزبور رسیده و زیاده بر دو ثلث فضول است که باعث کدورت میشود و این زیاده
مناسب است با شیاطین و جاکه ساکن آب میشوند و تعلق بآن میگیرند و این زیاده باعث
بلادت و حماقت در نفس میگردد و ماده های بارده و رطبه را بهیجان میاورد پس میشود که منجر شود
از بین صداع و لقوه و فالج و باعث خلل میگردد و در ریه و غیر اینها و علامت آنست از برای تفکر و تلذذ از آن
که هر گاه طعامی لذیذی که موافق طبع او باشد و آب شیرین بهم رسد متالم و مکدر باشد یا نفس او متاثر باشد یا بلکه
باشد یا تکلف در خدمت و جهد نفس خود را در طلب آن و غیر اینها از اطوار عندا و اما مومن عارف
در صدد این نمی شود بلکه مساوی باشد پیش او لذیذ و غیر لذیذ پس هرگاه طعامی لذیذ از برای او بهم رسد
میخورد و اگرنه متالم و متاثر نمی گردد و میخورد غیر آن را بطیب خاطر و وسعت دل و نفس همچنانکه

لذیذ را میخورد و هرگاه این اسباب وی برای آن شخص دشوار و صعوبت داشته باشد پس تابی میکند
در آنچه مترتب میشود در اینها زیرا که فایده در هر دو یک نوع است بلکه ضرر لذیذ
بسیار است و ثواب او بیشتر است پس درین هنگام این شخص عارف خوشحال و نفسش وسیع
و چشمش روشن میباشد بجهة اینکه رجحان در جانب غیر لذیذ میشود و مقصود ما ازین سخن این نیست
که مؤمن عارف باید طعام لذیذ را نخورد و بالکلیه ترک وی نماید بلکه اینست که در نظر تن
علی السویه باشد بلی اینقدر هست که مبالغه میکند در تقلیل اکل ولیکن بحیثیتی که
نفسش مشغول بطلب طعام باشد و از توجه بسوی خدا باز ماند بلکه میخورد و می آشامد بمرتبه که
شکم را فراموش میکند و این است حد جامع و اما لباس پس اکتفا میکند بآنچه ستر عورت او
بکند و زیاده بر این وجودش و عدمش پیش او علی السویه باشد و نه اینست که ترک لباس نو
می نماید بالکلیه بلی اگر از پوشیدن لباس نیکو عجبی برای نفس او حاصل شود در این صورت
واجب است ترک آن و اینست که لباس بد نپوشد بحیثیتی که نفس وی ممتهن گردد و ملول
از اقبال باز ماند و دیگر میل بسوی اطاعت نکند ابدا و اگر لباس نیکو یا غیر نیکو برای او از حلال میسر
نباشد واجب است ترک و اگر از جمله مشتبهات است مستحب است ترک آن و اگر اراده رضای
خدا و ثواب آخرت هر دو را داشته باشد و واجب است اگر اراده رضای خدا داشته باشد و مطلوبش
محض او باشد چنانکه در دعا وارد شده انت لا غیرک مرادی ولک لا لسواک سهری وسهادی
ولقاؤک قرة عینی ووصلک منی نفسی الخ یعنی توئی مراد من و غیر از تو مقصودی
و مرادی ندارم و از برای تست نه بغیر تو بیداری من و ملاقات تست روشنائی چشم من و
و وصل تست خواهش نفس من و مرد عارف فکر میکند در حین پوشیدن لباس که این لباس ستر
میکند عورت جسمانی مراد این لباس دلیل لباس باطنی است که عورتهای معنوی را ستر میکند پس
لابد است از تحصیل این لباس که ساتر عورات معنویه است که اگر ستر آنها نکند مفتضح و
رسوا میشود بجهة آنها معلت ایهنا قباحتش از عورت ظاهری بیشتر است این لباس

احوالات لباس پوشیدن

که اگر

که عورات باطنیه را بپوشاند لباس تقوی است و این بهترین لباسهاست و عورت عبارت
از این معاصی است که ممکن از آنها منفک نمی شود در هر مقام بحسب رتبه آن مقام و اما
خواب پس مخاطب باش اینکه خواب بر تو غلبه نکند و نوم را کم بکن هر قدری که میتوانی پس بتحقیق بسیاری
خواب مرد را فقیر میگذارد در روز قیامت و بگردان اسم خود را در خوابیدن او وقت معینی
قرار داد مکن بلکه هر وقتی که بیدار شدی برخیز و وضو بساز و سجده از برای خدای تعالی بکن پیش از
اینکه از خوابگاه خود برخواسته باشی و بگو الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه البعث والنشور
پس چون شب شد فکر کن در آسمان و بخوان آیات و ادعیه را که وارد است و فکر کن در ستارها
و در طلوع و غروب آنها و در افلاک و حرکت آنها و در سرعت و بطاء حرکت آنها و فکر
کن که این وقت وقتی است که بعد از مرگ مبعوث شده در حالتیکه لیل مظلم و تاریک است
و دیده ها در خوابند و صداها نهانند پس در اینحالت فرصت را غنیمت دانسته با پروردگار
خود مناجاتی نما و با محبوب حقیقی خلوتی فرما و از ضرر و بلاهای خویش شکایتی بکن و طلب
نما از وی اینکه برساند ترا بمحبت و هوای او پس هرگاه خواب بر تو غلبه نماید نوبتی دیگر بخواب
بقدر ضرورت حاجت پس باز برخیز و طهارت بگیر و باز بعمل بیار آنچه که هنوز از تدبر و تفکر
و نمازهای شب را نیز بعمل بیاور و گریه و زاری بکن و تامل نما که این وقت آنها وقتی است
که مبعوث گرداند شما را بعد از مرگ در عالم برزخ پس در اینصورت توشه و استعداد
خود را آماده کن برای این روز پس بدرستیکه دنیا را خدای تعالی خلق کرده بلکه برای آخرت یعنی که
مردم را بآخرت برساند زیرا که او منزلی است از منازل آخرت و راهیست از راههائی
که آدمی بآنجا رسیده و عبور کرده از اینجا بمنزلت آخرت میشوانند پس همیشه
علی الصباح مشغول این شغل شو و بر تو باد که کم خوابی در شب بدرستیکه مومن آنکسی است که روز
او شب باشد و شب او روز باشد یعنی نخوابد در شب مثل روز و از مسکن خود بیرون نرود
در روز و معاشرت با مردم نکند مثل شب چه بتحقیق که خدای تعالی میفرماید که ان ناشئة

اللیل هِیَ اَشَدُّ وَطْأً وَاَقْوَمُ قِیلاً یعنی آن نفسی که برمیخیزد از خوابگاه خود در شب از
برای عبادت اشد و محکم تر است از حیثیت کلفت و مشقت در راه خدا یا از جهة ثابت قدم
بودن در عبادت و نزدیکی خدا و اقوم و شدید تر است از حیثیت مقال و سخن زیرا که حضور قلب در آن وقت
میسر میشود پس چون بیدار ماند شب را و بخوابی کشیده پس بخواب در روز وقت قیلوله پس تحقیق
خواب در روز پنج قسم است چنانکه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله مرویست که
که اول خواب حیلوله یعنی محلولان خوابیست که مابین طلوعین باشد و این خواب لعنت است
و این خواب باعث علت و مرض میشود و در بدن بعلت زیادتی برودت که از شب باقی مانده تا صبح
و برودت هوا و زمین و برودت خواب زیرا که اینها همه جمع میشوند غالب میآیند بر حرارت را و در مزاج عفونت
شخص مریض میشود و نیز اینکه مابین طلوعین محل افاضات الهیه است و سرچشمه خیرات و این ساعت باعث نشاط است
و در این ساعت ارزاق منقسم میشود و آجال مقدر میشود و همچنین سایر احوال و صفات کلاً در اینحال مقدر
میشود پس نزد مایکه شخص در اینوقت بخوابد از حظ و نصیب خود میخوابد بعلت اینکه شخص نائم مقابل نیست با جواد
نور که منشأ حرارت و رطوبت است بلکه این مقابل است با فواره برودت و یبوست که مرگ از اینها می‌آید دوم
خواب فیلوله است بفاء معجمه یعنی فتور و سستی و ضعف و اینخواب بعد از طلوع آفتاب است
که اول روز باشد و علت حدوث ضعف و سستی از اینخواب است که هر چند که حرارت آفتاب تدارک
برودت شب را مینماید مگر اینکه باز برودت غالب است بجهة عدم قوت شدت حرارت تا با زیادتی
برودتی که از خواب حاصل میشود پس نضج تام حاصل نمیشود پس فتور و ضعف که ناشی از عدم نضج است
و از دیاد ماده بلغمیه میشود سیم خواب قیلوله است با قاف و آن خوابیست بعد از زوال آفتاب
حاصل میگردد
از دایره نصف النهار بیک ساعت و خواب در اینوقت مطلوب و مرغوب است بعلت اینکه حرارت
آفتاب در این ساعت زیاده میشود پس اگر بیدار باشد حرارتی که از بیداری حاصل میشود با او ضم میشود باعث
فتور و ضعف میگردد و اگر خواب نماید برودت خواب با زیادتی حرارت تکافؤ مینماید و قوت اعتدالیه
که باعث صحت مزاج میشود و قیلوله بمعنی زیادتی عقل است چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وارد شده است

و انخواب معین مے شود برای قیام لیل از جهه نماز شب پس متهجد لابد است که اینوقت را
بخوابد تا بدن او مستریح و آسوده باشد و قلبش ساکن شود و ریح او یعنی هوای ابنیه و مزاج
او طیب و پاکیزه شود و حرارت غریزیه هیجان نیابد این امور باعث طول عمر میگردد
و ما الان بسد و بیان اینها نمیشویم چهارم خواب عیلوله است و آنخوابی است بعد از زوال
یا در حین زوال پس اینخواب حایل مے شود میان این شخص و میان نماز و ظلمت تا حیح
اند احتن معارضه میکند با نفع که از خواب حاصل میشود در اینوقت پس اینخواب مرجوح
میشود پنجم خواب عیلوله است یعنین معجمه بمعنے هلاک و این خوابیست در آخر
روز و انخواب باعث مرضها و ناخوشیهای مهلکه میگردد در ظاهر و باطن و این
وقت پراکنده نمودن شیطانت مر جنود خود را که اغوا مردم نماید و ایشانرا از
اطاعت الهی باز دارد و تفصیل دادن در این احوال خلاف مقتضی این مختصر است که ما
بسد و بیان او هستیم و مخواب تو بعد از غذا فی الفور بدون مهلت بلکه تامل کن یکساعتی
تا اینکه غذا در معده استقرار بهم رساند و باید شخص در اول شب بخوابد اگر ناچار باشد
برای خواب تا اینکه بعد از نصف شب برخیزد پس چون داخل خوابگاه خود گردید
ذکر نماید مقدمات مرگ را پس چون خوابید اول بر پشت خود بخوابد پس متذکر
شود وقت احتضار را و اینکه ملک الموت او را مهلت میدهد هر چند یک ساعت
یا یکدقیقه باشد پس بعد از آن بطرف راست خود میخوابد پس بیاد میآورد
حالتی را که در بالای تخته است که او را برای غسل بالای او گذاشته اند و برمیگردانند
او را بجانب راست برای شستن طرف راست و بعد برمیگردد بطرف چپ خود یاد
میآورد اینحالت را در حین غسل پس برمیگردد بطرف راست در حالتیکه سر او
بجانب مغرب و پاهای او بسوی مشرق ورود او بطرف قبله مثل حالتی که در
قبر میسپارند و متذکر مے شود اینحالت را و مراجعت مینماید باعتقادات خود
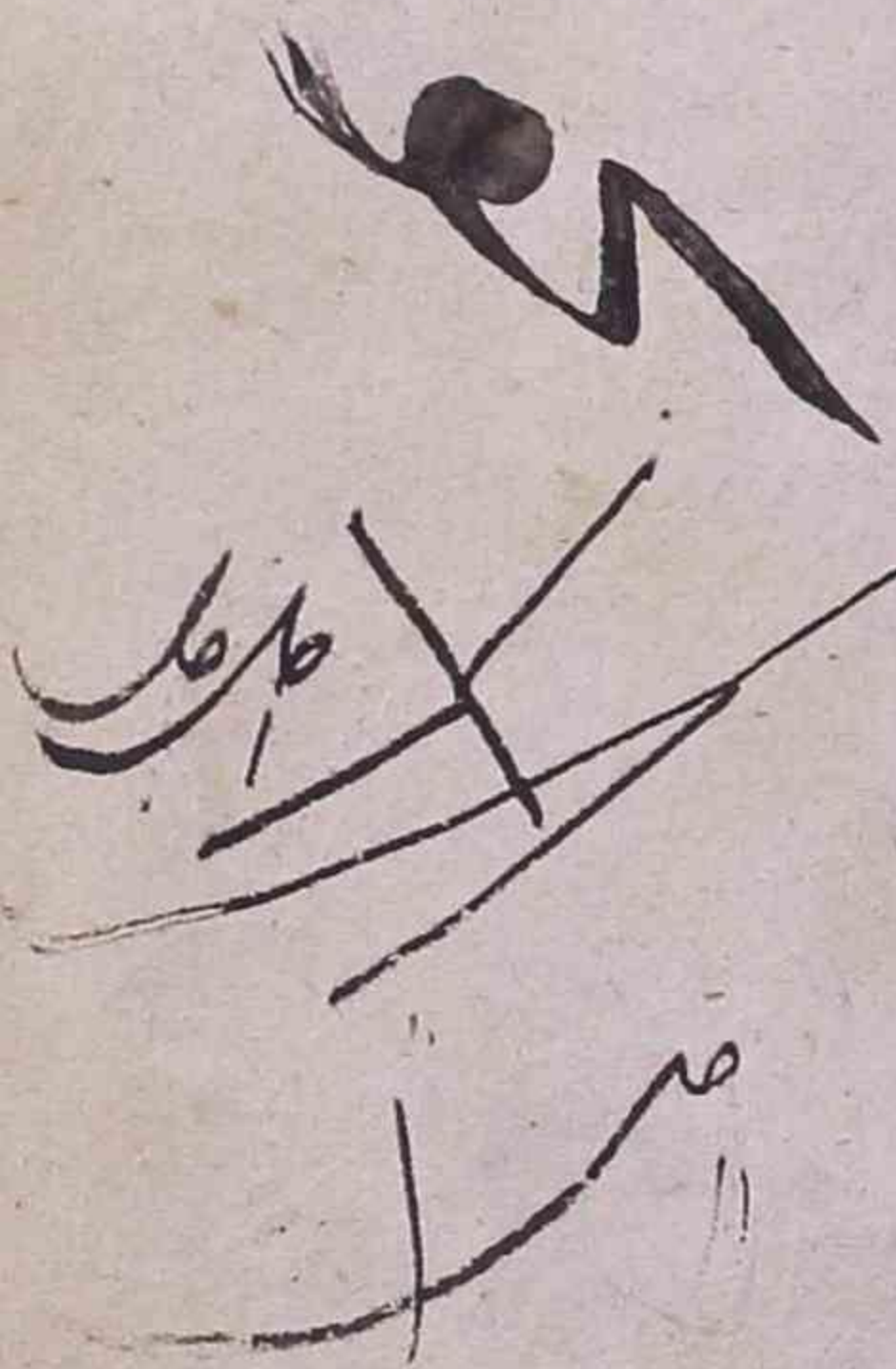
۲۲ وکلمهٔ شهادتین را میگوید و پناه بخدا از شر شیطان میبرد پس بعد از آن دست
راست خود را زیر سر یعنی طرف راست روی خود میگذارد و میگوید اللّهمّ انّی اشهدک
انّک افترضت علیّ طاعة امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب والحسن والحسین وعلیّ بن
الحسین ومحمد بن علیّ وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلیّ بن موسی ومحمد بن علیّ
وعلیّ بن محمد والحسن بن علیّ والحجة ابن الحسن و میخوانند دعاهائیکه از این بزرگواران وارد شده است
در وقت خواب و باید که در وقت خواب با وضو یا با غسل باشد یا اقلاً با تیمم و ذکر میکند خدا را
تا اینکه بخواب میرود پس در اینوقت نفس او تسبیح میشود بشرطیکه شکمش پر نباشد از طعام
و شراب و میبیند در این احکام خوابهای نیکو را همچنان خوابی که یک جزء است از چهل و شش
جزء نبوت و امّا قیام و قعود پس در وقت تفکر و عبرت می نشیند هیئت نشستن پیغمبر صلی الله
علیه و آله و آن مشتمل بشخصی است که میخواهد برخیزد و این صورت صورت نشستن گدا است که نوشته
شده باشد و این جلسه جلسهٔ خدام است زیرا که این جلسه نزدیکترین نشستها است بایستادن
و این نشستن حواس را جمع میکند و عقل را افروزان میکند و میل میدهد جسم را بسوی تدارک و بلند
عالیه در وقت مناجات و دعا می نشیند مثل نشستن بندگان و این صورت نشستن برای تشهدات است
در نماز در حالتیکه متورک است و این نشستن بهیئت لااله الا الله و در صورتیکه مکتوب میکرد و در تربیع
نشستن کسلها است که از برای استراحت می نشینند و پا را بر بالای دیگری گذاشتن نشستن متکبران است
پس واجب است اجتناب جمیع اقسام نشستن غیر از دو صورت اول که آنها محموده و ممدوحه میباشند
پس هر گاه بطریق نشستن اول نشستی بخاطر بیاور که من بنده هستم مترصد و مترقب حیثیت مولای
خود در آنچه مرا امر نماید و بطاعت امر او را امیکشم پس مشغول می شود بمولای خود و بعظمت و بزرگی و عزت
و جلال او تا اینکه امر او بیاید و وقت امتثال و فرمان برداری و طاعت او برسد و در نشستن دوم بنشیند
در حالتیکه پشت او راست باشد و میل بیکجانب مثل کجان نداشته باشد پس بیاد میآورد که من
بنده هستم ذلیل و خاضع و خاشع و فقیر و محتاج باطل و مضمحل پس بعظمت و جبروت الهی متوجه میشوم

۲۳

اورا وبجز او کسی را نمیخوانم ونیز بیاد نمیآرد ودر جلسه نشستن او در محشر روبروی ملک جبار از برای
حساب وخواندن کتاب اعمال ودر آیت قول خدا تعالی که میفرماید وتری کل امة جاثیة کل
امة تدعی الی کتابها تا آخر آیه یعنی می بینی تو ای محمد صلی الله علیه وآله در روز قیامت هر امتی را
نشسته بطریقیکه مشهور است همچنانکه در تشهد خواندن مستحب است که بآن کیفیت بنشینند وخوانده
می شود هر امتی بسوی کتاب عمل خود پس چون بخاطر آورد که مجلس وقوف او از قبیل این موقف واز
نظیر این مجلس است شهادتین را میخواند واعتقادات حقه را ذکر مینماید مستعد وجهیای جواب شود از برای
جواب روز حساب ومنحصر میگرداند جمیع نشستنهای خود را در این دو قسم مگر اینکه ملاحظه میکند
مناسبت را در جمیع مقامات واما در حین قیام پس می ایستد منتصب یعنی راست بجهت اینکه جمیع اعضا
وجوارح قرار بگیرد در جائی که خدا تعالی خلق کرده است او را در او ومیل نمیدهد آنها را از استقامت
وراستی مثل الف قائم ومقوس نمیکند پشت خود را مثل کمان چه مدرستیکه این طریق کج کردن بنیه از او
خراب میکند پس چون بگذرد بخاطر میآورد که این بنده وعبد خداست که ایستاده است در خدمت او
در روبروی او وناظر است بسوی او واعتماد باو دارد بعد از آن شکر خدا را میکند که این را منکس الراس
مثل سایر حیوانات خلق نکرده است وهمچنین محدب الظهر که پشتش کج باشد مثل حیوانات
نکرد واین هردو صورت وهیئت از جمله صورتهای نفاق وشرک وکفر است پس چون ظاهر
خود را در صورت توحید ثبات که عبارت از صورت انسانیه باشد پس سعی مینماید که
باطن خود را نیز بصورت انسانیه نماید وهمچون نکند که ظاهرش انسان وباطنش حیوان
باشد وعلامت اینکه باطن در صورت انسانیه است اینست که از خدا غفلت ننماید تا اینکه روی
باطن او متوجه بطرف اعلی باشد وبخاطر بیاورد فقر وفاقه وعجز خود را تا اینکه پاهای باطنی او
بطرف زمین باشد پس هرگاه مشغول بذکر خدا نباشد پس روی او متوجه بطرف اسفل
میباشد چنانکه روی ظاهر حیوانات همچنین است ودستهای او در زمین مثل حیوانات پس اکل میکند
واستمداد مینماید از اسفل پس در اینصورت باطنش بهیمه میشود واز جمله بهائم پناه میبرم بر خدای

کیفیت راه رفتن است

۲۴ تعالی ازین و موجود می شود بانچه که او دراوست از حیوانیه بمقتضای اختیار خود و موجودی نشود
در صورت نهانیه زیرا که مقتضای او اینست که قائم نشود الا برای امریکه دراو محبت خدای
تعالی باشد چنانکه از پیش روی امیر المومنین علیه السلام وارد شده است که فرموده
ولا یقوم الا لامر فیه محبة الله سبحانه و اما کیفیت راه رفتن پس راه میرود بطریقی که وسط باشد
و راست و اعتدال داشته باشد باین معنی که راه را بر پیش خود کج نماید بلکه راه را بخط راست
طی نماید و میل نمیدهد بعضی اعضای خود را بغیر از طریقیکه راه میرود دراو درحالتیکه بعضی اعضای
دیگر متوجه هستند بطریقیکه دراو راه میرود با سکینه و وقار چه اینها علامت ایمانست پس التفات
نمیکند بطرف راست و چپ بلکه التفات بمیان پاهای خود میباشد و راه میرود درحالتیکه مقهور
میشود پیش عظمت خدا و کبریائی او درحالتیکه مضمحل و ذلیل باشد پیش قهاریت و بهاء او
و راه نمیرود الا بطریقیکه رضای خدا و محبت او دراو باشد و راه نمی رود با سرعتی که زیاده از حد باشد
و نه بطئی که زیاده از قدر رشد باشد بلکه راه میرود متوسط بطریقیکه بسرعت نزدیکتر باشد
از بطوء و بخاطر میآورد در حال مشی و حرکت خود بسوی خدای تعالی بطریق استدارة مترجم
گوید که معنی حرکت مستدیره در اینجا اینست که احتیاج و فقر ممکن بسوی مبدء خود در جمیع مراتب
غیبیه و شهودیه علی التسویه باشد باینمعنی که هیچ نباشد احتیاج یکی بسوی خدای تعالی کمتر باشد از
دیگری و احتیاج دیگر زیاده باشد از غیرش مثل اینکه بگوئی احتیاج عقل بسوی مبدء خود
زیادتر است از احتیاج نفس بسوی او و غیر اینها بلکه احتیاج جمیع بسوی مبدء یکسانند الا اینکه هر کس
در مرتبه خودش و هر عضو در مقام و منزله که در اینجا واقع است مثل حرکات دوایر که در کره
فرض میشود نسبت بمحور و حرکات اجزاء دوایر نسبت بقطب دائره چه جمیع این حرکات
نسبت بمحور در کره و نسبت بقطب در دایره متساوی هستند الا اینکه هر جزو در مقام خود باز
عود میکنیم بترجمه و بعد از آن طلب استمداد میکنیم از خدای تعالی و تصور میکند اینرا که اگر طلب نکند
از خدای تعالی فیض و نور برا او نمیرسد و طلب عبادت از عملی است و همین معنی عبارت از حرکت

کیفیت راه رفتن

عرسکه

بسوی مبدء و علم عبارت از نور است و شاهد بر مدعای ما که اگر طلب نکند فیض را
و نوری از خدا باو نمیرسد قول امام علیه السلام که فرموده العلم یهتف بالعمل فان اجابه
والا ارتحل یعنی علم ندا میکند عمل را پس اگر جواب داد یعنی بمقتضای ندای آن عمل نمود ثابت
و برقرار میشود والا کوچ میکند و اما بیان سایر احوال پس گریه کن از خوف الهی هر قدر که میتوانی و از
برای مصیبت امام مظلوم سید شباب اهل الجنة یعنی پیشوای کونین امام حسین علیه
السلام بدرستیکه گریه در مصیبت او بهترین طاعتها و عملهاست که روزیرا طلب مینماید و سینه را
وسعت میدهد بجهت ادراک علوم و قلب را نورانی میکند و باعث عزت میشود و فقر و فاقه را
میبرد و برتو باد مجالست انکسیکه امام حسین ع را بخاطر تو میاورد و برتو باد نشستن در مجلسی که
ائمه علیهم السلام مذکور میشوند چه تحقیق که نور بزرگ خدا درین مجلس ظاهر میشود و فرو میگیرد کسی را
که در آنجا نشسته باشد هم ظاهر او را و هم باطن او را و التفات جمیع انبیا و اولیا خصوصا اشرف کائنات
بمعنی شرف
و بهترین انبیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله بسوی این مجلس است پس هر کسیرا که عنایت آنها شامل حال وی
گردید شقی نمیشود و هرگز خنده بسیار مکن چه خنده بسیار قلب را میمیراند و طمانینه و بها و وقار که از لوازم
مومن است میبرد و از علامات منافقین است و تامل کن در قول خدای تعالی که فرموده اند فلیضحکوا قلیلا
ولیبکوا کثیرا جزاءً بما یکسبون یعنی باید کم خنده نمایند و بسیار گریه کنند زیرا که جزا داده خواهند شد
کانوا
بآنچیزیکه کسب میکنند و مستشعر حزن و دائم محزون باش با آنچه شوق معرفت عظمت پروردگار و جا خوف الهی را در
بر کن و مباش عبوس کننده و خنده کننده بقهقهه بلکه بشاش و واسع الخلق باش و قرار ده از برای
خود وقتی را در خلوت در شبانه روز و فکر بکن در آن در آثار صنع و قدرت خدا و تامل نمائی در عالم
و طریق تفکر اینست که جمع بکنی قلب خود را و حواس خود را و متفرق نگردانی و طریق جمع نمودن
دل آنست که تو ترک نمائی همها و غمهای دنیا را و از برای هیچ چیز که از تو فوت شده غصه نخوری بلکه سوال
نمائی از خدای تعالی که برساند ترا بهتر از آنچه که از تو فوت شده چه بدرستیکه خدای تعالی صاحب فضل عظیم است
و نیز عظمت و جلالت و قهاریت و سطوت و سلطنت و نیست شدن جمیع ما سوای از پیش پروردگار

خود بنظر بیاید پس درین صورت قلب جمع می شود زیرا که مطمئن می شود دل و آرام میگیرد و قلب بذکر معبود
خود و نظر کردن بسوی نور و بهاء و عظمت او سبحانه پس چون قلب اجتماع بهم رساند تدبر کن در عالم
بنظر حیرت و عبرت و تعجب در خلق نمودن این خلق عظیم با اختلافات مقامات و مراتب
آنها در اینکه چه خواسته ازین خلق در خلق نمودن آنها و فکر بکن در اختلافات مراتب جمادات
و نباتات و حیوانات در اختلاف صفات هر جنس و هر نوع و هر شخص و فکر کن در ماهیت انسان
و احوال و اوضاع او و سایر اطوار و حرکات و سکنات او پس چون فکر مستمر گردید باین طریق البته

مرتبه

امر عجیبی و غریبی در باید بطول نشود از بسیاری فکر و نظر هرگاه ندانی تو هیچ چیز و حاصل نکرد در تو از نظر
و فکر و هیچ شئی زیرا که در حین نظر و فکر متعلم میباشی پیش خدا تعالی پس هرگاه خدا تعالی عطا کرد
بر تو چیزی حمد کن او را و در هر دو حالت راضی باش و شکر او بکن و طلب و فکر را ترک مکن بدرستیکه
هر کس که بکوبد در را و لجاجت کند در کوشش با معنی که بسیار بکوبد درین صورت گشاده میشود برو
و هر کس که طلب کند چیزی را و سعی نماید در طلب یافته میشود آنچیز برای او و طریق دیگر بجای
فکر آنست که نظر و تدبر کنی در عالم و در اشیاء با اجتماع قلب بدون اینکه ذهن تو بجائی رود
پس فکر کن در رحمت خدا در حالتی که قلب تو متوجه بسوی او ست پس درین صورت میاموزاند ترا
آنچیز را که ممنوع است در آن اشیاء و در آنعالم بدان تو یقین ثابت و جازم که نخواهی رسید مرتبه
علوم و نخواهید چشید شیرینی حکم و اسرار را مگر بطول تفکر و نظر بمحض عمل و کثرت عبادت بدرستیکه
دریای حکمت و اسرار حقیقت باز نمی شود بدون تفکر و تدبر و تفکر هم بدون عبادت نجی بمیرساند بلکه
میکند بسوی خیلهای شیاطینی و خواهشهای نفسانی پس هرگاه در اثنای تفکر دل تو بسوی امری از امور دنیا
میل کرده التفات کن بسوی عظمت خدا و غم مخور از آنچه که دل تو بیش امر دنیوی رفت بعلت
اینکه این غم خوردن و مهموم گردیدن زیاد میکند در پراکندگی حواس و در وسواس ال
خناس که وسوسه میکند در سینهای مردم و مبالغه نما در تفکر بسیار پس تحقیق که من ضمانت
میکنم برای تا برسی با اعلا مقامات قرب و منتهی مدارج معرفت و کمال و موظف

نما اوقات خود را وضایع مکن آنها را در بطالت و صرف مکن در چیزیکه برای او
مخلوق شده‌ای پس چون صبح نمودی بکن نافلهٔ صبح را در اول طلوع فجر صادق پس
بعد از آن نماز واجب صبح را بعمل بیاور در اول وقت بدرستیکه مراعات اوقات
بزرگترین نزدیک کننده‌هاست بسوی خدای تعالی در اول وقت رضای خداست و آخر
وقت عفو اوست و اینست قول خدای تعالی حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوٰةِ وَالصَّلَوٰةِ الوُسطیٰ و
قُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِینَ یعنی حفظ کنید نماز را خصوصاً نماز وسطی را که عبارت از نماز عصر باشد
چنانکه در بعضی اخبار وارد است و بپا خیزید برای خدای تعالی در حالتی که قنوت کننده هستید
و محافظت نمودن نماز عبارت از ادا نمودن اوست در اول وقت چه بدرستیکه این
دلالت میکند بر کمال اعتنای بنده بر خدمت آقای خود پس زمانیکه صبح کردی و از ظلمت
شب بیرون آمدی بخاطر بیاور حالت خروج خود را از تاریکی عدم امکانی بسوی مبدء وجود
کونی و از ظلمت و تاریکی شکم مادر بصبح طالع و لایح این عالم در حالتیکه بودی نفهمیدن
هیچ چیز و بودی جاهل محض پس خضوع کن و خشوع کن و نماز بجا آر از برای کسیکه تربیت
داد ترا در حالتی که کوچک بودی در شکم مادر و حفظ کرد ترا از ناخوشیها و بدیها و هلاک
کننده‌ها تا اینکه خارج کرد ترا بر این دنیا و بودی که قدرت نداشتی برای نفع خود نه خیر را
و نه شر را و نه موتی را و نه حیاتی را و نه نشور را پس بیشتر در این هنگام مثل نشستن بنده
خاضع و خاشع و ذلیل بنشستی که قدرت ندارد بهیچ چیز و او کل است برای آقای خود
بهر طرف که متوجه گرداند او را میبرد و او را هیچ چیز را و نشستن بنده خاضع بهمان
طریق است که ذکر کردیم در جلسهٔ متورک در حالت تشهد و چون نشستی پس مشغول ذکر خدا
باش و افضل ذکر بعد از نماز تسبیح نماز فاطمه علیها السلام است بعد از آن بخوان
دعای صباح و مسای که از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است در شبی که در فراش
پیغمبر صلعم خوابیده بود و همچنین از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده است

۲۶ الا اینکه این حضرت فرموده که قرار بده تسبیحی که از خاک قبر امام حسین علیه السلام باشد
در دست خود و این دعا را بخوان سه مرتبه و بعد از آن تسبیح را ببوس و بچشم خود بمال و بگو
اللّهمّ انّی اسئلک بحقّ هذه التّربة و بحقّ المبارکة صاحبها و بحقّ جدّه و بحقّ ابیه
و بحقّ امّه و بحقّ اخیه و بحقّ ولده الطّاهرین ان تجعلها شفاءً من کلّ داءٍ و امانا من کلّ
خوف و حفظاً من کلّ سوءٍ پس بعد از این این کلمات را ده مرتبه بگوید پس بتحقیق که
وارد شده از حضرت رسالت پناه صلعم که هر کس بگوید این کلمات را در هر روز ده مرتبه
ببخشد او را خدا تعالی چهار هزار گناه کبیره و نگاه دارد او را از شر مرگ و فشار قبر و نشور
و از حساب و از تمامی هولها و این هولها صد هزار هولیست که آسان ترین آنها
مرگست و نگاه میدارد او را از شر ابلیس و جیش او و قرض او را ادا مینماید و هم و غم او را
کشف مینماید و فرج میدهد او را از مصیبت و آن کلمات اینست اعددت لکلّ
هولٍ لا اله الّا اللّه و لکلّ همٍّ و غمٍّ ما شاء اللّه و لکلّ نعمةٍ الحمد للّه و لکلّ رخاءٍ الشّکر
للّه و لکلّ اعجوبةٍ سبحان اللّه و لکلّ ذنبٍ استغفر اللّه و لکلّ مصیبةٍ انّا للّه و انّا الیه
راجعون و لکلّ ضیقٍ حسبی اللّه و لکلّ قضاءٍ و قدرٍ توکّلت علی اللّه و لکلّ عدوٍّ
اعتصمت باللّه و لکلّ طاعةٍ و معصیةٍ لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم الی آخر
و این دعائیست عظیم که کلید گنجها و کشاینده رمزهاست و مشتمل بر یازده فصل است
که هر فصلی مبشر خیر است و مصدر نور و هر گاه کسی قرائت نماید این را بعدد حروف آن
فصلی پس بیقین میرسد بآنچه آن فصل متضمن اوست پس هر گاه رو دهد بتو یک خوفی و برسد بتو
هولی ذکر کن لا اله الّا اللّه را بعدد کبیر یا بعدد کبیر بآنکه ترقی دهی عشر آنرا بسوی احاد و هر قدر که رسید بعدد
آن ذکر بکن بشرط آنکه توجه تمام و اقبال عظیم داشته باشی و اگر برسد بر تو همی و غمی پس بگو
ما شاء اللّه بعدد حروف وی با نظر تفکّر ذکر نمودیم از ترقی دادن عشرات بسوی آحاد و اگر
انعام نموده باشد بر تو خدا نعمتی از دنیویه یا اخرویه پس بگو الحمد للّه برابر عدد وی تا باقی گذارد

خدای تعالی برای تو آن نعمت را مستمر گرداند و دایم بر تو و اگر گناهی کرده پس بگو استغفر الله
بمقدار عدد حروف وی تا پشیمان شدن و هر گاه رود به تو مصیبتی در دنیا یا در دین تو
العیاذ بالله بگو انا لله و انا الیه راجعون بقدر عدد حروف وی تا نگاه بدارد ترا خدای تعالی
از شر هر مصیبتی و متبدل گرداند بر تو المصیبت را بنعمت کاملی که باقی باشد و هرگز
منقطع نگردد و اگر زمانی شد که تنگ شد بر تو کارها و دشوار گردید بر تو مهمات و در آورد بر تو
شدایدی که ترا از آنها گریزی نیست پس بگو حسبی الله بعدد حروف وی با توجه پس
بدرستیکه خدای تعالی خلاص میکند ترا از ضیق تنگی که تو در آن هستی البته انشاء الله تعالی و اگر زمانی
شد که روی کرد بتو فضلی بد و قدر شر پس ملتجی بشو بحصن ذکر توکلت علی الله بعدد حروف
وی بطریقیکه مذکور گردید پس بتحقیق که خدای تعالی کفایت میکند ترا و دفع میکند از تو این قضا
و قدر را بکرم و فضل خودش و اگر زمانی شد که قصد کرد ترا دشمنی که بدی بر تو برساند و یا اینکه خوفی
از کسی داشته باشی پس بگو اعتصمت بالله بعدد حروف وی که بتحقیق خدای تعالی ترا نجات دا
میدهد از دشمن انشاء الله تعالی و اگر زمانی گناه کردی و خطا کردی و خوف این داری که مجیبی بر تو حاصل
شود و یا اینکه این از تو مقبول نگردد پس بگو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعدد حروف وی
بدرستیکه خدای تعالی گناه ترا می بخشد و توفیق میدهد ترا بر طاعت مقبوله و همچنین اگر خوف داشته باشی که
بر معصیت واقع شوی یا بر طاعت موفق نگردی باز این قول را بگو بعدد حروف وی بدرستیکه خدای تعالی
نگاه میدارد ترا از معصیت و توفیق میدهد ترا بر طاعت و مختصر کلام اینکه بخوان این دعا را
یا مجملا یا مفصلا یعنی فصل فصل چنانکه بیان شد و مواظبت کن این دعا را در جمیع حالات پس می بینی از وی
عجایب و غرایب بسیار و برآورده میشود بر تو جمیع مهمات دنیا و آخرت و این مخصوص بوقت
صبح نیست در اینجا ذکر نمودیم بجهت اینکه حواس در وقت صبح بیشتر جمع میشود از سایر اوقات
و فیض خدا بسیار نازل میشود در این وقت از جهت اینکه این ساعت از ساعات بهشت است
و فلک جوزهر قمر در این ساعت خلق شده است در این ساعت عقد کرد و دید صدیقه طاهره

یعنی فاطمه زهرا سلام الله علیها از برای شهنشاه دین و دنیا یعنی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام زیرا که این در جنت واقع شد و این ساعت مطهر و منشا جنت است و ینبوع دولت
در دنیا واز بهجت است که وارد شده که جلوس بر مصلای خود تا طلوع آفتاب توسعه میکند
در روزی و جلب میکند اموال را و نیز صلوات بفرست بر محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین در هر روزی
هزار مرتبه و اگر دشوار باشد بر تو در هر روزی صد مرتبه و روز جمعه هزار مرتبه چنانکه از جود شان
وارد شده و بهترین وقتها اول صبح است و اول طلوع آفتاب و اول زوال و اگر نتوانستی
اینکه بعض نمائی اعداد آنها را بعد از عصر یا بعد از غروب هزار مرتبه یا صد مرتبه پس بکن این
تمام نمودن خیر است و ملاحظه کن در تمام این احوال نفس خود را و احتیاج او را و ملاحظه کن
رب و پروردگار خود را و معنای رب را و ملاحظه کن باب ادب را یعنی وسایط فیض او را پس محو کن نفس
خود را در وجدان خود و التفات بکن بسوی واجد بدون اشاره و کیف پس چون آفتاب طلوع
نمود قسمت کن اوقات خود را و قرار ده برای خود وقت معینی که در آن قرآن تلاوت
نمائی زیرا که در او است نور و نجات و در او است خیر و برکت و اگر بتوانی بخوان او را در خلوت
بصوت حزین و باتأنی و خشوع و استغفار بکن در حال قرائت که این کلام خدا است که ترا باو
مخاطب نموده در حالتیکه میخوانی او را پیش حضور او میخوانی و بترس از اینکه بخوانی آن را بآیاتی
که نازل شده بدرستیکه در اینوقت افترا و کذب بر خدا گفته اند نعوذ بالله و حذر کن از اینکه
لحن نمائی در قرائت بلحن جلی یا بلحن خفی و لحن جلی آنست که حروفات را از مخارج خود ادا نمائی
و وقوف را حفظ نکنی بلکه باید بخوانی او را با ترتیل و با ملاحظه نمودن محسنات قرائت از آن
یازده امری که در کتب قرائت مذکور است و حذر کن از مقابل آنها از آن پانزده امری
که مستهجن و قبیح است در قرائت و لحن خفی آنست که معانی را ملاحظه نکنی و فرمایشی برو او امر و قبول
نهی از نهی او نکنی بلکه باید بطریق یقین باشی که هر گاه بر او امر رسید عقید کنی دل خود را که امتثال آنها
نمائی از محبت و شوق و بفهمی این را که این امتثال فخر است و عزت و شرف و هر گاه

ازبرای

نواهی رسیدی پس متنبه کن قلب خود را که نفس خود را از اینها دور دار زیرا که اینها از امور ردیئه
قبیحه است و زمانیکه بذکر جنت رسیدی پس طلب کن از خدا که او را روزی تو گرداند و زمانیکه
بذکر نار و جهنم رسیدی پناه ... ببر بر خدا از شر وی پس طلب نما از خدا که ترا از وی نجات
دهد و چون بذکر مکاید و فتنهای شیطان رسیدی پس پناه ببر بر خدا که ترا از شر وی نجات دهد و چون
رسیدی بذکر امتهای گذشته پس عبرت بگیر از وی و قیاس بکن بعض خود را که اگر میبودی با ایشان
تو هم یکی از ایشان میبودی پس اگر نیک بودند در اعمال صالحه با ایشان شریک میبودی و اگر
عاصی و گناه کار بودند در هلاکت با ایشان یکسان میبودی و چون رسیدی بر آنچیزیکه خدای تعالی از آنها
حکایت از کفار نموده از قولهای باطل مثل قول ایشان عزیر ابن الله و المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثة
و ان الملائکة بنات الله و ان ید الله مغلولة و امثال اینها از کلمات پس در اینجا ما صدای خود را
مخفی و پست نما و خدا را منزه کن از آنها و تبرا کن بجناب خدا از اینها و از اقوال و اعتقادات آنها
هر چیزیکه مشابه آنچیزها باشد در امثال این اعتقادهای فاسد و باطل و چونکه رسیدی بجائیکه خدا آنها را
تکذیب میفرماید و بهلاک و عذاب ایشان ایراد و وعید میفرماید پس بلند کن صدای خود را و شدت نما در قرائت آن
مثلا پست کن صوت خود را در وقتیکه میخوانی این آیه را که و قالت الیهود ید الله مغلولة و لعن کن یهود را
بر آنچه که گفته اند و بعد از آن جهر نما پس قول خدا که گفته غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا پس لعن کن
آنها را و بعد از آن متوسط کن صوت خود را فی الجمله پس چو متوسطی که نزدیک بلند باشد و بگوید
مبسوطتان ینفق کیف یشاء و همچنین جاری بشود در قرائت و چون بمقام خطاب رسیدی مثل
یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الناس و امثال اینها پس بگو لبیک و سعدیک و بدانکه تو نیز از جمله مخاطبین
بخطاب شفاهی هستی و چون رسیدی در آنچیزیکه خدا بقول امر میکند مثل قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
پس بگو در نفس خود هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و بگو وقتیکه میخوانی لکم دینکم ولی دین دینی الاسلام
سه مرتبه و وقتیکه کفوا احد میخوانی بگو کذلک الله ربی سه مرتبه و همچنین سایر جاها و چون رسیدی در نزد
ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین بهر طریق ذکریکه باشد خواه از قبیل تفسیر ظاهری بوده باشد

مثل قول خدای تعالی که میفرماید ما کان محمد ابا احد الخ وقول خدای تعالی که میفرماید الذین یتبعون الرسول النبی
الامی الخ وقول خدای تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وقول
خدای تعالی قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم وامثال اینها از
آیات که ظاهر نزول اینها در خصوص ایشان بوده باشد وتصریح باسماء والقاب ایشان شد مثل اسم محمد در
آیه اول ولفظ نبی در آیه دویم ولفظ اهل البیت در آیه سیم ولفظ ابناء ونساء وانفس در آیه چهارم
وخواه از قبیل تفسیر باطن مثل قول خدای تعالی وواعدنا موسی ثلاثین لیلة واتممناها بعشر فتم
میقات ربه اربعین لیلة یعنی ما وعده دادیم موسی را سی شب وتمام نمودیم آنرا با ده شب
دیگر پس تمام شد میقات پروردگار او یعنی آن وقت که قرار کرده بود خدای تعالی آنرا از برای نازل
نمودن توریة بر موسی در چهل شب ودر تفسیر باطن موسی عبارت است از حضرت رسالت پناه
یعنی خاتم نبوة محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وثلثین لیلة عبارت است از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیه وده شب عبارت است از امام حسن علیه السلام ونه از ذریه امام حسین علیه السلام
ومثل قول خدای تعالی والفجر ولیال عشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر ومعنی ظاهرش اینست
که قسم بوقت صبح وقسم بشبهای ده که دهه اول ذیحجه باشد چنانکه وارد شده است از اخبار
وقسم بنماز شفع ونماز وتر وقسم بشب در زمانیکه سیر میکند واما در باطن فجر عبارت از امام
حسین علیه السلام ولیالی عشر عبارت از ده امام است پس از امام حسن یا نه امام حسن ودیگر علیه السلام
وشفع عبارت از علی بن ابی طالب علیه السلام است زیرا که اوست زوج ووتر عبارت است
از پیغمبر صلی الله علیه وآله واللیل اذا یسر عبارت است از حضرت فاطمه علیها السلام ومثل قول
خدای تعالی حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق
کل امر حکیم ومعنی ظاهرش اینست که حا و میم اشاره بحمید که اسمی از اسماء خداست
ومیم اشاره بمجید است که نامی است از نامهای خدای تعالی چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است
والکتاب المبین عبارت از قرآنست یعنی قسم بقرآن مبین که ما فرو فرستادیم آنرا در

لیله مبارکه شب قدر است بتحقیق که ما هستیم انذار کننده و در آن لیله مبارکه جدا
میشود و بتفصیل میاید هر امر حکیمی یعنی امر محکمی و اما معنی باطنش که حم عبارت از حضرت رسالت پناه است
و کتاب مبین عبارت از سرور کونین امیر المؤمنین ع است و ضمیر انا انزلناه راجع بامیر المؤمنین
است و لیله مبارکه عبارت از صدیقه طاهره حضرت فاطمه علیها السلام است یعنی ما نازل
کردیم علی بن ابیطالب را بعقد و تزویج از برای فاطمه فیها یفرق کل امر حکیم یعنی در فاطمه زهرا
تمیز میابد هر امام حکیمی بعد از امام حکیمی و مثل قول خدای تعالی اِنَّ عدة الشهور عند الله
اثنی عشر شهرا فی کتاب الله اما معنی ظاهرش اینست که عدد و شمارهای ماههای پیش خدای تعالی
دوازده ماه است در کتاب خدای تعالی و اما معنی باطن اثنی عشر عبارت از دوازده امام است
و مثل قول خدای تعالی و من قوم موسی اُمة یهدون بالحق و به یعدلون و قطعناهم
اثنتی عشرة اسباطا امما و معنی ظاهرش اینست که هست از قوم موسی یک گروهی
که راه نمائی میکنند بسوی حق یا بسبب حق و عدالت مینمایند در میان خودشان بطریق حق یا بسبب حق
و گردانیدیم ما آنها را دوازده سبط از جهت امت و در حدیث وارد شده است که آنها تا یک
قومی هستند از ماوراء چین که مسلمان هستند که خارج میشوند با قایم آل محمد صلوات الله و سلامه علیه
و آبائه الطاهرین و اما معنی باطن قوم موسی عبارت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امتی که هدایت میکنند
و عدالت میان خودشان عبارت از ائمه اثنی عشر است سلام الله علیهم و غیر از اینها از آیات که
بواطن آنها عبارت از پیغمبر و ائمه علیهم السلام بوده باشد خواه اینکه از قبیل تفسیر باطن باطن بوده
باشد مثل قول خداوند کریم که فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد و غیر اینها مترجم گوید که سید استاد روحی له الفداء به تفسیر باطن این آیه
شریفه متوجه نشده اند و سرش اینست که مردم متحمل بیان آن نمیتوانند بشوند خصوصا اهل این
زمان که بنای اکثرشان بر عناد و تکفیر نمودن حضیضین و کاملین از شیعه امیر المؤمنین ع
آنچنان شیعه که خدای تعالی سپرده در ایشان و رجوع نمودن بسوی آنها واجب کرده اند و فرموده است

٣٤ وجعلنا بینها وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا لیالی وایاما
آمنین در حدیث وارد شده است که قرای ظاهره عبارت است از شیعه ما و ما نیز از ایشان
جهة و هم از جهة تأسی بآن مقتدا جعلنی الله من کل مکروه فداه چنانکه او نیز در این تأسی
به پیشوایان خود کرده امثال ابیطالب را در روز وفات افسرده بر نور و خفاء صدور مخفی داشته‌اند
چنانکه شاهد ایشند عاتأویل قول خدای تعالی بل هو آیات بینات فی صدور الذین.
او تو العلم عنان قلم را از بیان این مطلب باز داشته باز عود کردیم بر ترجمه و خواه تفسیر و تأویل
بوده باشد مثل قول خدای تعالی یغن الله کلا من سعته معنی ظاهرش اینست که خدا غنی
میکند هر یکی را از وسعت و کرم خود اما در تأویل معنایش اینست که زمانی که قائم آل محمد
صلی الله علیه و آله خروج نماید هر شخصی از دیگری مستغنی گردد و علوم منتشر شود بنحوی که هیچ احدی
بعلم دیگری محتاج نمی شود و غیر این خواه تأویل باطن بوده باشد مثل قول خدای تعالی الم تر الی
الذین قیل لهم کفوا ایدیکم عن القتال تا بقول خدای تعالی فلما کتب علیهم القتال معنی ظاهرش اینست
که آیا نگاه نمی کنی بسوی کسانیکه گفته شد مر ایشان را که وادارید دستهای خود تا آنرا از جنگ الی آن جائیکه واجب
و لازم کردید بر ایشان جنگ الخ و اما در باطن تأویل فی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم عن القتال عبارت از امام
حسن است ع فلما کتب علیهم القتال عبارت از امام حسین علیه السلام است و خواه از قبیل ظاهر ظاهر بوده باشد مثل
قول خدای تعالی و هذا صراط علی مستقیم ظاهرش اینست که این راهیست از برای من راست و مستقیم
و اما تفسیر ظاهرش اینست که علی را علی میخوانی و صراط را اضافه بسوی او میکنی و معنیش اینطور میشود
که راه علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه راهیست راست و مستقیم و مثل قول خدای تعالی ان علینا
للهدی و معنی ظاهرش اینست که هر آینه بر ما است هدایت نمودن و تفسیر ظاهر ظاهرش اینست
یا را مشدد میخوانی و معنیش اینست بدرستیکه علی هر آینه بر او است و هادیست و مثل قول خدای تعالی ان علینا
جمعه و قرآنه و معنی ظاهرش اینست که هر آینه بر ما است جمع نمودن او در قلب تو و اثبات نمودن
قرائت او در زبان تو و اما تفسیر ظاهر ظاهرش اینست که یا را در علینا مشدد میخوانی و قرآنه را

منتشر

آنه

قرینه میشود فی و معنی همچنین میشود که بتحقیق علی ما جمع کرده است او را و خوانده است او را و مثل قول خدای
تعالی وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم و معنی ظاهرش اینست بتحقیق که قرآن در اصل کتاب
در لوح محفوظ در حضرت قرب جوار ما هر آینه عالی و محکم است و بتفسیر ظاهر ظاهرش اینست که علی
علم میکند برای امیرالمؤمنین علیه السلام و معنی این میشود که هر آینه علی علیه السلام حکیم است و امثال این از سایر
آیات و حاصل سخن اینست که در هر جائی از قرآن ذکر ائمه علیهم السلام را یافتی پس صلوات بفرست بر
آن حضرت صلوات کامله و سوال کن از خدای تعالی بحق ایشان اینکه ترا خلاصی دهد از شکوک و شبهات و
اوهام و جنایات و همچنین هرگاه برسی بذکر اعدا و مخالفین ایشان در جمیع آیات نظر بقصهائیکه ذکر شده
یا غیر اینها پس لعن نما آنها را و نفرین کن و سوال کن از خدای تعالی اینکه عذاب کند آنها را
که وقت آن عذاب منقطع نشود و عدد او بنهایت نرسد و چونکه رسیدی بقول خدای تعالی
که فرموده یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روزی که دعوت مینمائیم هر طایفه را با امام خود
پس ذکر کن عقاید خود را و آن امامی را که پیروی او میکنی و امامان دیگر را که منتهی اند از پدران
طاهرین امام این زمان که بر او و بر پدران طاهرین او باد تحیه و سلام و سوال نما از خدای تعالی که
بخواند ترا با آنها و جدا ننماید ترا از او و میان تو و آنها بدانکه قرآن رفیقی است مهربان و حبیبی است
صدیق که اطعام میکند ترا و امان میدهد ترا از خوف پس تو هم خوب تحصیل کن رفاقت و مصاحبت او را — از جوع
و بخوان او را با تدبر و تفکر در معانی و اسرار و الفاظ او و قرار مده همت خود را بر تمام نمودن سوره
و جزو بلکه بگردان همت خود را در معرفت او و پوشیدن کلها و بواطن مگو بر خود که من نفهمیدم چه بتحقیق
که اگر مداومت نمائی در نظر و تفکر و تدبر گشاده میشود بر تو در فهم معرفت او و حذر
کن از اینکه استعانت نمائی بفهم قرآن و تفاسیر مخالفین مثل بیضاوی و امثال او بلکه از جهة — از کتب
دانستن لغت ظاهری از آنچیزیکه باو داده شده چه بتحقیق که ایشان داخل در مدینه علم نشده اند
و از فهم اسرار و معانی قرآن ایشان را حظی نیست بلکه طلب نما فهم قرآن را از خودش و از
اخبار اهل عصمت علیهم السلام چه بتحقیق که آنها متکفل جمیع اسرار و معانی قرآن میباشند

از تفسیر ظاهر و باطن و تاویل پس چنگ بزن بحبل آنها که آنها ترا می‌آموزانند و دلالت میکنند
ترا بر بهترین راهها و ارشدترین طریقها چه بدرستیکه تو در جائی هستی که ایشان ترا می‌بینند و
دعای ترا میشنوند و شاهد این معنیست قول خدای تعالی که میفرماید و ما کنا عن الخلق غافلین
یعنی ما از خلق غافل نیستیم یا بمعنی که ایشانرا مهمل در وادی حیرت سرگردان نگذاشته‌ایم بلکه
حجتی از پیش خود که مستحضر باشد از امور ایشان در هر زمانی و در هر مکانی که سهو و نسیان و غفلت برای او جایز
نباشد و همیشه از جانب ما رقیب و دیده‌بان و اذن سامعه باشد برای ایشان فرستاده‌ایم پس چون
از تلاوت قرآن فارغ شدی چیزی بخور اگرچه کم باشد تا اینکه ناشتا نباشی پس علک کندر برتو
مرّه صفرا و بهترین چیزها از جهت ریق خوردن کندر است و آن دفع میکند رطوبات را و البخره را و صفا
میدهد ذهن را و قوت میدهد حافظه را و رقیق میکند قلب را و شوق میدهد بسوی طاعات و میبرد کسالت را
و بودند حضرت امام رضا علیه السلام و میجویدند او و بعد از آنکه از تعقیب صبح خلاص میشدند و چنین بود
اکل پیغمبرها و از جهت است که وارد شده است اینکه نشد هیچ پیغمبری مگر اینکه اقرار کرد بچند امری که یکی از
آنها این بود که کندر در میراث او باشد و بودند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد میکردند بر کندر بقدر کمی
از مصطکی و میکوبیدند هر دو را باهم بسیار نرم و میجویدند ناشتا چه بدرستیکه اقوایست از جهت تاثیر
و اشداست از جهة عمل از کندر تنها خصوصاً نسبت بکسیکه ماده بلغمیه بر او غلبه کرده باشد و رطوبات
در وی زیاد شده باشد پس هرگاه از زیادتی حرارت خوف داشته باشند زیاد کنند بر کندر برابر او از شکر
یا بگیرد مصطکی را برابر او از قند و در ناشتا بخورد پس بعد از آن مشغول باش بطلب نمودن علم چه
بدرستیکه آن افضل الخیرات است که عمل میکنند او را عمل کنندگان و از برای طلب و تحصیل او باید رغبت کنند رغبت کنندها
که بتحقیق روایت شده که ملائکه هر آینه فرش میکنند پرهای خود را از برای طالب علم و بدرستیکه استغفار میکنند
برای او هر چیزیکه در آسمانها و زمینهاست حتی ماهیهای دریاها و اینقدر است که تو بدانکه علم در آسمان
نیست که بر شما نازل بشود و در زمین نیست که بسوی شما بیاید بلکه آن پوشیده و مخزونست در
قلبهای شما متخلق میشوید باخلاق روحانیین و اخلاق روحانیین الخ سبب که حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه وآله اشاره کرده بسوی آن در قول مبارک خود که لیس العلم بکثرة التعلم
بل هو نور یقذفه الله فی قلب من یحب فینفسح فیشاهد الغیب وینشرح فیحتمل البلاء قیل هل لذلک
علامة یا رسول الله قال التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والاستعداد
للموت قبل حلوله یعنی نیست علم بکثرة التعلم بلکه آن نوریست می اندازد او را خدای تعالی
در دل هر کسیکه دوست دارد پس گشاده و فراخ میشود دل او پس مشاهده میکند غیب را
ومنشرح و مکشوف می شود سینه او پس متحمل بلا می شود گفته شد یا رسول الله آیا از برای این علامتی
هست فرمودند که خود را خالی گردانیدن از دار غرور و رجوع و انابه نمودن بدار خلود و مهیا
گردیدن از برای مرگ پیش از حلول وی و این محبت که باعث قذف و انداختن علم میشود
در دل تحقیق و تفسیر و بیان کرده خدای تعالی او را در حدیث قدسی و فرموده ما زال العبد
یتقرب الی بالنوافل حتی احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی ویده التی   یبصر به
یبطش بها ان دعانی اجبته وان سئلنی اعطیته وان سکت عنی ابتدأته یعنی همیشه
نزدیک می شود بنده بمن بفعل جمیع نوافل و مستحبات تا اینکه دوست میدارم او را پس
چون دوست داشتم او را گوش او میشوم که بآن میشنود و چشم او می شوم که بآن می بیند و
دوست او می شوم که با او خنده میکند هر گاه دعوت کند مرا اجابت او میکنم و اگر از من چیزی
طلب کند عطا کنم او را و هر گاه ساکت شود از من ابتدا میکنم بآن در عطا و بدانکه فعل
جمیع نوافل و آنچیزیکه نزدیک میکند بنده را بسوی خدای تعالی اینست جز این نیست که
متحقق میشود بتحقق انسانیه وانسانیه متحقق نمی شود الا بصفاء مزاج که بسبب آنست
از اعتدال طبیعت چنانکه در حدیث از حضرت امیر المومنین علیه السلام وارد شده است
در فلسفه در جواب یهودی حضرت فرمودند ما یعنی بالفلسفة الیس من اعتدل طباعه صفا
مزاجه ومن صفا مزاجه قوی اثر النفس فیه فقد دخل فی الباب الملکی الصوری ولیس له
عن هذه الغایة مغیر فصار موجوداً بما هو انسان دون ان یکون هو موجوداً بما هو حیواناً

یعنی چه مقصود میکنی بفلسفه آیا نیست کسیکه معتدل باشد طبیعت وی صاف باشد مزاج او و هرکس
که صاف شده مزاج او قوی میشود اثر نفس در او پس داخل شد در باب ملکی صوری یعنی
غالب شد بر او جنبه ملکی و مغلوب شد بر او جنبه شیطانی و نیست از برای این حالت که بر او شده تغییر دهند
پس موجود میشود با چیزیکه او انسان است بدینوجه که موجود بشود با چیزیکه او حیوانست و بتحقیق که حضرت فرموده
در خصوص نفس انسانی که از برای نفس انسانی پنج قوت است و دو خاصیت است اما قوتها پس علم است
حلم است و فکر است و ذکر است و متنبه شدن و اما دو خاصیت نزاهت و حکمت است
پس تأمل کن در این حالت که از کجا قرار داد گردیده علم و جنبه‌ای او را و از او بفهم حقیقت علم او را
و معنای او را که چرا این نیست که بیان تمام نمایم بدانکه علم مخزون است پیش خدای تعالی در
خزینهای غیب او و پیش اوست کلیدهای غیب و نمیداند آنچیز را که در بر و بحر است و ساقط
نمیشود هیچ ورقه مگر آنکه او را میداند و نیست دانه در ظلمتهای زمین و نیست هیچ تر و نیست
هیچ خشکی مگر اینکه در کتاب مبین است و کتاب مبین عبارت است از امام علیه السلام در پیش
علمای اعلام و سینه امام مخزن علم است و از آنجا نازل میشود بسوی تو بقدر معلوم و رزق مقسوم
چنانکه خدای تعالی فرموده است و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم یعنی
نیست هیچ چیزی مگر آنکه پیش ما است خزینهای آنچیز و ما نازل نمیکنیم او را مگر باندازه معلوم
پس نیست هیچ حقی و نوری و علمی و معرفتی مگر اینکه پیش خدای تعالی است در خزاین او پس طلب نما
از وی و نزدیک شو و بکوب در خزینه را و بایست آنجا و واقف باش در او تا باز میشود نازل
میکند بسوی تو چیزی از آن بفضل و کرم خود بدرستیکه خدای تعالی کریم است عاملش را خائب نمیکند
و طالبش را مأیوس نمیسازد و او رب رحیم و غفور است پس قطع کن از غیر و بر در او و در جائیکه التماس کنی
ذلیل و خاضع و خاشع باش تا اینکه خارج بشود بر تو از بطن وی و مشابه تو شرابی که مختلف باشد
لونهای آن از علوم حقایق ام و معرفت و علوم محبت و علوم وفا و علوم صفا و علوم آداب و علوم
انس گرفتن با احباب و علوم طریقت و علوم شریعت و آنچیزیکه بر اینها لازم آید یا بر اینها
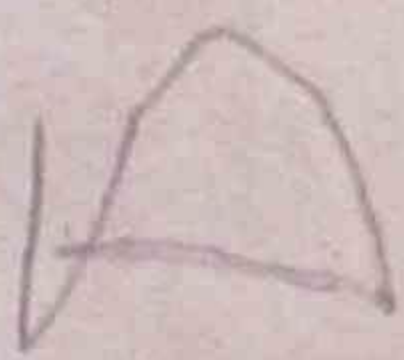
ابن

مرتب بشود یا متفرع باشد از آنها و الحجر که موصل میشود بسوی آنها و درین شرب شفا است
از برای خلق از مرضهای جهالت و شبهات و ضلالت پس سلوک کن در سبیل او و از صحیح یکی
از شماها بسوی دیگری میل مکنید بلکه بروید با نمکانیکه مامور شده اید و این عبارت از همان
مجاهده فی الله است که خدا تعالی فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنکسانیکه مجاهده میکنند در راه
ما هر آینه هدایت مینمائیم آنها را براهها خود و بدانکه خدا تعالی سبب الاسباب است و سبب سازنده سببها است بدون
سبب پس تامل نما در مسبب نه در اسباب و تفکر کن در موثر نه در آثار پس قابلیت بهم رسان قلب تو وظاهر و باطن تو
پس با صلاح ظاهر مفتوح میگردد بر تو باب علم شریعت و با صلاح قلب تو مفتوح میگردد بر تو باب علم
طریقت و تهذیب و تذکیه باطن و با صلاح نمودن سر مفتوح گشاده میشود بر تو باب علم حقیقت و با
فتح این باب مفتوح و مکشوف میگردد جمیع بابها و تمامی علوم و اما اصلاح ظاهر پس چنانکه ذکر کردیم
از استقامت و راستی در جمیع احوال از خواب و بیداری و اکل و شرب و صبح و مسا و قیام و قعود و
شادی و اندوه پس تامل نما که این تمام امرست باقی مانده گفتگو در بیان اقوال و معاشرت اما اقوال
پس لازم دارد خاموشی و سکوت را چه هر گاه شخص معروف و شناخته میشود بعقل خود پس هر کسیکه کلام او
کم باشد و عقلش بسیار میشود و هر کسیکه کلامش بسیار شود عقلش کم میشود چنانکه از حضرت امیر المومنین
مرویست که هر گاه بوده باشد سخن تو از نقره پس سکوت تو از طلا و بسیار سخن باعث بلادت و احمقی و ضلال قوت
و سستی در نفس میشود و شرح نمودن این احوال کلام در آنها بطول می انجامد و الا در من توانائی آن هست
که مطلب را استقصا نمایم و عالی رتبه اشاره فرق از برای او کافی است و نیز آنکه سخن مکرر بکرر حد التعالی بتحقیق که اشاره
وارد شده که مومن کلام او ذکرات و آن معنی را دارد که تو را اعتنای در هر امر از امور رضای خدای
تعالی را پس در آنوقت کلام تو ذکر میشود هر چند که از اذکار مخصوصه نباشد و اکتفا کن بقدر کفایت و بانقدر بگو
و شنونده را بفهماند و زیاده را طلب منما چه بتحقیق که زیاده قلب را قسی میگرداند و چون کسی از تو سوال نماید
جواب ده بقدر سوال و بقدر قناعت سائل و زیاده مگردان یکحرف چنانکه از ائمه هدی علیهم السلام نمودند
که هر گاه زیاده نماید در سوال یکحرف را هر آینه زیاده مینمائیم در جواب یک حرف و هر گاه کم نماید

کم مینمائیم پس بر تو کن امام و مقتدای خود را و چه له الفدا و چون تکلم نمائی بلند مکن صدای خود را بسیار زیرا
که این علامت خاضعین و ادب خاشعین نیست و بیاد بیاور در حین سخن قول خدا تعالی را که میفرماید و خشعت
الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا یعنی پست شدند صداها از برای خوف خدا پس نمیشنوی تو مگر آواز نرم
و پست و تکلم منما مگر با تجربه که مراجعت نمائی او را در وجدان خود دو دفعه یا سه دفعه یا بیشتر تا اینکه عبث
حرف نزده باشی یا بر شیئی قبیحی تکلم مکرده باشی باین گمان که این خوبست و آگاه باش که خطای کلام — در پیش خود
خود پیش از اینکه او را اظهار بکنی پس مردم ترا بقبح آن خبردار نمایند و بدانکه شخص پنهانست در زیر زبان
خود و قیمت شخص بمقدار تجربیست که بجا میآورد و از عمل پس چون وارد شوی بر توکسی سخن نگو باید و
وابنداء کن باید و در سخن کردن بکسی که دلالت وجوی کن و مصاحبت قبیح بنما شد و همچنین که سکوت از محض
کلام ظاهری باشد بلکه باش در سکوت خود متفکر و متدبر در آفاق و انفس و در آن دنیا یکدفعه در زوال و
اضمحلال و یکدفعه در منقطع شدن آرزو و آمال با الکلیه مگر آنکه بسوی خدا باشد و دفعه دیگر در عظمت و قهاریت
خدا تعالی و دفعه دیگر در قیومیت و اقتدار او بر اشیاء و دفعه دیگر در توحید او چه در ذات و چه در صفات و چه در
افعال و همچنین متنعم بشو در ریاض حکمت و باغهای قرب و معرفت و کم مکن نصیب خود را از دنیا و بخیر
نصیب خود را استوفی از زهد و معلی است قول امام علیه السلام در خصوص مؤمن که فرموده و صمته فکر
و نظره اعتبار یعنی سکوت مؤمن فکر است و تدبر او اعتبار است یعنی عبرت گرفتن پس چون صمت
اختیار کردی متوجه بقلب خود کرده و نظر بعظمت خدا تعالی که ظاهر است در قلب او نموده و تفکر در حال
نفس خود نموده و مخالفت با هوای خود نموده و تدبر در فقر نفس خود در جاه و حشمت او کرده و همچنین بایدکه
نظر کرده در عالم شهود و بعد از صمت و سکوت و عبرت گرفتن از حال گذشتها و باقی ماندها و تدبر کرده در
کیفیت تنقلات این عالم و تطورات او و از حال بحال پس در این صورت وارد شوی بر چشمه زلال معرفت که
سیراب میسازد و در آشامد در جائیکه گوارا و خوش آینده باشد و اما بنای معاشرت با خلق اگر هستی تو طالب
علم توحید در معرفت بطریقیکه صادق باشی پس زبانی که میخواند دعای خمسه عشر را که الهی غیرک مرادی و لک لا لسواک
سهری و سهادی و لقائک قرة عینی و وصلک منی نفسی و فی مناجاتک روحی و الا رضا لک

صبا بیتی الدعا یعنی توئی نه غیر تو مراد من و از برای تست نه سوای تو پیدا ای و چو بم من ملاقات تست
روشنائی چشم من و وصال تست آرزوی نفس من و در مناجات تست تجوید من از محبت تو بسوی
رضای تست سوزش من از محبت تو پس اعتزال بکن و دوری بگزین از مردم هر قدر که میتوانی
چه بدرستیکه مردم دور هستند پنهان که دو اندازند اهل دنیا معاشرت آنها سم قاتل است که سالم
نمیماند از آنها هیچ احدی مگر کسیکه مخصوص کرده باشد او را خدای تعالی بتوفیق اعتزال ایشان در ظاهر و باطن
و مطلوب اعتزال نمودن ایشانست در قلب و اینقدر هست اعتزال نمودن بقلب با معاشرت
بدنیه درین زمان بسیار دشوار است خصوصا برای اهل تلوین یعنی کسانیکه نفوس ایشان بمرتبه
استقرار و تمکین نرسیده است پس از آنجهت لابد است از اعتزال ظاهری هر قدر که ممکن باشد از باب مقدمه
و ازین سبب است که حضرت فرموده که اگر بتوانی در بالای کوهی باشی پس باش و نیز فرموده که
اگر قدرت داشته باشی از خانه خود بیرون مرو پس مرو و نیز فرموده که بگریز از مردم مثل گریختن از
شیر میگریزی و سببش اینست که مردم اهل دنیا هستند و اهل هوا میباشند و معصیت نجاست است
واحدی از ابنای روزگار خالی نمیباشند از آلودگی آن پس متنجس میشوند و چون معاشرت آنها نمائی
متنجس میشوی خصوصا اگر عین نجاست باقی بوده باشد مترجم گوید که این وقتی است که شخص از گناهان
توبه نکرده باشد و درین صورت عین نجاست که معصیت باشد باقی است باز عود کردیم بترجمه و این یعنی
متنجس شدن با ملاقات با آب معصیت در وقتی است که مباشرت با رطوبت بوده باشد باینمعنی که تو میل
قلبی بایشان داشته باشی و ایشان هم این میل را بتو داشته باشند و این دو میل مقتضی میلان
که سرایت نجاست معصیت میکرد و اما اگر ملاقات با رطوبت نباشد یعنی میل قلبی با ایشان نداشته
باشند پس درینصورت باکی نیست مگر اینکه ترک این اکمل است یا اینکه پیش تو آب پاک بوده باشد
که بشوئی چرک آنرا که بتو میرسد فی الفور مگر اینکه نجاست نجاست میت باشد چه بدرستیکه آن نجاست عینی است
هر چند که موضع ملاقات خشک شده باشد اموات عبارت است از طایفه کفره و فجره طایفه صوفیه
که اینها ام خبائث و اصل ارجاس اند و حذر کن از معاشرت آنها که هر چند میل بایشان نداشته باشی زیرا

صحبت [illegible]

که ترا نجس میکنند پس ترا شستن تنها کفایت نمیکند بلکه احتیاج بغسل میافتد و غسل
درین مقام عبارتست از شستن بآب توبه و پشیمانی و تضرع و زاری و غسل عبارتست
از زجر نمودن نفس بسبب اعمال و طاعات و عبادات و اما آن احادیث که وارد شده در ترغیب
و معاشرت اخوان و زیارت احباب و اصحاب و ضیافت نمودن آنها و عیادت
نمودن بیماران پس اخوان عبارتست از اخوان صفا و احبا فی الله است آن اخوانیکه
زیاده میکند معاشرت ایشان نور و بهای ترا و زیاده میکند ترا از حیثیت علم و عمل و روشن میکنند
قلب ترا و رفع میکنند از تو شکوک و شبهات ترا و زایل میکنند هم و غم ترا و بیرون می برد
محبت دنیا را از دل تو نه اینکه زیاده میکنند بر دنیا و حرص ترا بر طلب دنیا پس هرگاه جستی اصحابی
بآن کیفیتی که وصف نمودیم پس بر تو باد خدمت و ملازمت آنها و البته از ایشان مفارقت
منما که ایشانند نور قلوب و ضیاء صدور و ایقدر است که ایشان کمند و بسیار نادرند
و بسیار نایاب ترند از کبریت احمر انشاء الله زود می شود که بیان میکنم برای تو از احوال ایشان
قلیلی اگر قدرت بهم رسانم از گفتن و فرصت بهم رسانم از مشاغل و الا استنباط کن از آنچه
مذکور شد و اما رفقای بد پس ایشانند اهل دنیا و ایشانند که باز میدارند ترا از عمل آوردن
نافله از نوافل پس حذر کن از ایشان و گریزان باش از آنها مثل گریختن تو از شیر درنده و
گمان مکن در خصوص هیچکس گمان بد و کوچک مشمار احدیرا بدرستیکه تو چون مردی را ملاقات
نمائی خالی نیستند نسبت بتو از دو حال یا اینکه در سن بزرگتر ند از تو پس بزرگ شمار
آنها را و توقیر بکن و کوچک مشمار و بگو که ایشان سبقت گرفته اند بمن در طاعت خدای تعالی
پس ایشان بهتر ند از من پیش خدای تعالی و من کمتر از ایشان هستم پس واجب است بر من توقیر
و بزرگ شمردن آنها چه ضرورت تعظیم کوچک بزرگ را بدون عکس و یا اینکه مساوی هستند
با تو در سن پس بگو که من یقین دارم بمعصیت خود و شک دارم در معصیت آنها شاید که آنها
خدا را معصیت نکرده باشند پس از این جهة انسب و احسن میباشند از من و چون آنها را در

معصیت دیده پس بگو که شاید آنها توبه و انابه کرده‌اند و خدا توبه ایشان را قبول نموده چه بسیار
معصیتی که باعث نجات میشود به بسیاری تاسف خوردن و پشیمان شدن بفعل خود چه
بسیار طاعتی هست که باعث هلاک و اضمحلال گردیده بسبب عجب یا بفخر یا بغیر از اینها از صفات
ذمیمه پس شاید که طاعت من هم ازین قبیل باشد و گناه او از آن قبیل پس او را در نفس خود کوچک مشمار
در حالتیکه نفس خود را بهتر از او به بینی هر چند که جاری میشود بر او حکم ظاهری از عدم قبول شهادت
پیش از آنکه توبه نماید و بدانی صدق نیت او را در توبه و غیر این از احکام ظاهریه و یا اینکه کوچک
تر باشد از تو در سن پس کوچک مشمار اینها را نیز و بگو که من پیشی گرفتم بر آنها در معصیت کردن خدا
و من از اینها پیشتر خدا را معصیت کرده‌ام و آنها کمتر بد از من از جهة گناه پس فضل و خوبی پیش خدا
برای آنها بیشتر است از من و چون نظر و تامل کردی در این احوال و جاری ساختی اینها را در محل
و مواقع آنها پس تو در راحت و صحت هستی همیشه و چون اذیتی از مردم بتو رسد پس تو مقابله
مکن با آنها درین بلکه دفع کن بانچه آن احسن باشد پس در این صورت کسیکه میان تو و او عداوت بود
گویا یک دوستی میشود که بمنزله خویش و قوم تو می‌باشد این مرتبه را مگر کسانیکه صبر کردند و نمی‌یابد این
مرتبه را مگر صاحب حظی بزرگ و بگو در نفس که اگر هستی مستحق باین ناخوشی از جانب او بسبب
عمل خود بایدت پس بدرستیکه اخذ نمود خدا از تو حق خود را و نجات یافته و سالم گردیده از عقوبت
و عذاب او در روز قیامت و اگر مستحق نیستی از او باین مکروهی که بتو رسید پس کفاره بسیار
گناهان تو میگردد و تحصیل ثواب کردی بدون تعب و مشقت و هرگاه فریب دهد نفس که تو
معصیت نکرده با وجود اینکه از جمله محالات عادیه است پس بگو که برفرض که تو معصیت نکردی لیکن
این باعث رفع درجات و ازدیاد حسنات تو میشود بعلت اینکه فوت نمی‌شود از آفریننده آسمانها
و غایب نمی‌شود از علم او مثقال ذره چه در زمین و چه در آسمان و هرگاه دشنام و سب نمایند
ترا رو برو پس بگو برایشان که ای برادران هرگاه بوده باشم من همچنانکه شما میگوئید و نسبت میدهید
من پس سوال مینمایم از خدا تعالی که ببخشاید بر من و رفع کند این گناه را و هرگاه نبوده باشم همچنانکه

شما میگویند پس امیدوارم از خدای تعالی اینکه نجات بدهد شما و بر سایر مؤمنین و هرگاه غیبت نمایند ترا پس
غضب مکن اظهار عداوت منما و بگو در نفس خود که ایشان اگر گفته باشند در من آنچیزی را که موجود
در من پس حق و راست گفته‌اند و اگر نه پس بتحقیق که تحصیل کرده ثواب و ذخیره بدون تعب و بعد از
آن بدان که پروردگار تو در کمین است و هرگاه عفو نمائی اقرب است بتقوی و فراموش نکنید
گذشت و بخشش را در میان خود و هرگاه ترا تحقیر نمایند پس بگو در نفس خود که تو اهلی برای این و هرگاه
تعظیم نمایند ترا پس تضرع و زاری کن بسوی خدای تعالی اینکه نجات دهد ترا از عجب و کبر و هرگاه ترا
مدح و تعظیم نمایند در روی تو پس بگو ای پروردگار من مواخذه مکن با من باچیزیکه میگویند و بگردان
مرا بهتر از آنچه میگویند و ببخش بر من آنچه را که نمیدانند و هرگز شاد مشو برین مدح و تعظیم و بخاطر خود
بیار قول خدای تعالی را که میفرماید ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب یعنی
دوست میدارند که ممدوح و محمود بگردانند باچیزیکه بعمل نیاورده‌اند او را پس گمان مکن ایشان را
رستگار از عذاب و تکبر مکن بر هیچکس و بیاد آر اول خود را که نطفه ناپاک بودی و آخر خود را
جیفه گندیده و نجس خواهی شد و تو درین میان حامل نجاست و عذره هستی و مختصر کلام این است
که رفتار کن با مردم چنانکه دوست میداری که ایشان با تو رفتار نمایند و دوست بدار از برای
مردم آنچه را که برای نفس خود دوست میداری و ناخوش بدار برای ایشان آنچه را که برای خود ناخوش
میداری و تمکین مده مردم را از وقت خود پس ببرند دین و دنیا و آخرت ترا و غضب مکن
بر ایشان زمانیکه ضرر رسانند بر تو بچیزیکه از مال دنیا و غضب بکن بر ایشان هرگاه ضرر رسانند
بچیزی از دین تو تا اینکه دوستی و دشمنی تو فی الله بوده باشد و قرار بده وقتی را برای خود از
جهة تربیت عیال خود و اطفال خود و کسانیکه مؤنت ایشان بر تو واجب است و معاشرت
نما با ایشان بعدل و وسعت ده بر ایشان اگر خدا بر تو وسعت داده باشد و اگر نه بقدر استطاعت
و تکلف و مشقت بینداز خود را برای آنچیزیکه قدرت بآن نداری و بعیال خود غضب منما و
برای ایشان عبوس مکن و جماع بسیار کن چه بدرستیکه جماع کردن از سنت انبیا است

و کردن

کیفیت علمای فال

ونکردانیم خود را مباشرت و لذت بردن از زنان بلکه قصدت پر کردن روی زمین
باشد از گویندهٔ لا اله الا الله واز جهت شکستن شدت نفس تا خاطر جمع باشد و مجتمع شود
وخضوع از برای تو حاصل گردد در طاعت خدا عز وجل و عزوبت را اختیار مکن چه بدرستیکه شرّ
مردگان شما عزبها هستند و دل زنان را مشکن و ایشان را مزن و ترش روئی برایشان ظاهر
مکن چه بدرستیکه ائمهٔ ما سلام الله علیهم فرموده‌اند که دوست‌ترین شما کسی است که محبتش
با زنان بسیار بوده باشد و هرکس که میخواهد که بداند که او از اهل بهشت است پس تأمل بکند
که چگونه است محبت او با زنان از راه حلال و مکردان کردن خود را جبر از برای زنان
تا اینکه مسلط شوند بر تو بلکه رفتار کن با ایشان بمقتضای شریعت و مروت و احسان
و تابع ایشان مباش و مشورت با ایشان مکن واز حد ضرورت بیشتر با آنها مجالست منما
که باعث حماقت و بلادت و خسران آخرت و دنیا گردد و هرگاه زنهای تو متعدد باشند
عدالت نما در میان ایشان یعنی هر طوریکه با یکی از ایشان سلوک کردی پس با دیگری هم
بهمان طور سلوک کن هر چند بر تو واجب نباشد مگر اینکه این سلوک نزدیکتر است
بتقوی و ورع و باعث فراغت قلب و حواس تو میباشد والا عداوت میان آنها
واقع میشود و اظهار آن میکنند و می‌افتی بمشقت بسیار و غمگین میشود بر تو توجه کسی از آنها که
در صدد آن هستی از طلب حق نمودن واز تحصیل کردن معارف الهیه و قرار بده از برای
خود وقتی را که تا بنشینی از برای شغل مردم هرگاه ناچار باشی نیز از این امر
و گرنه منشین از برای آنها و نه با آنها هر قدریکه وسعت داشته باشی و تأمل و تدبر
کن در کتب احادیث ائمهٔ اطهار علیهم السلام مثل نظر متعلم و نه نظر عالم باین معنی که نظر
بکن با آنها باعتقاد اینکه امام علیه السلام حی است حاضر و موجود و خلق همه در حکایتی
هستند که امام علیه السلام آنها را می‌بیند و هرچه تکلم مینمایند می‌شنود و مردم همیشه
پیش او حاضرند و او برایشان ناظر است پس چون تأمل نمودی در کلماتی که منسوبست

بایشان در حالتیکه مقصور کرده نظر خود را برایشان و یقین دانسته که حق از برای
آنهاست و با آنهاست و در آنهاست و از آنهاست و بسوی آنهاست پس شک نیست
که در اینصورت ایشان علیهم السلام ترا تقلید مینمایند و تائید و ارشاد میکنند و وا نمی گذارند
ترا در گمراهی پس در اینصورت اگر حدیث از ایشان نیست و اراده انرا دارند که تو
بآن عمل نمائی پس تقریر میکنند ترا بر آن و هرگاه از ایشان نباشد یا اینکه از ایشان باشد
لیکن نمیخواهند در این وقت که تو عمل بآن نمائی از جهة مصلحتی تو پس در اینصورت ردع میکنند ترا
از آن بنصب نمودن قرینه و ثابت نمودن آن از جهة ارشاد و هدایت و بگردان فهم خود را
و قاعده خود را تابع حدیث نه اینکه حدیث را تابع فهم خود و قاعده خود کرده فهمی تا آنکه
اگر موافق فهم و قاعده تو شد قبول نمائی والا رد و طرح نمائی چه بدرستیکه اینطریقه علما و طریقه متعلمین نیست
و حال آنکه فرموده اند ما هستیم علما و شیعیان ما اند متعلمان و میگوید که حدیث محکمی دارد و متشابهی دارد و
ظاهری دارد و باطنی دارد و مطلقی و مقیدی دارد و دروغ بسته شده دارد و موضوعی دارد و مغیّر و مبدّل
دارد و منقول بمعنی دارد و محرّفی دارد و اراده می شود هر لفظی یکی از هفتاد وجه پس با وجود این احتمالات
متساویه چگونه قطع بمراد حاصل میشود چگونه قاعده کلیه از و حاصل میشود که مقطوع و متیقن باشد
زیرا که میگوئیم که در میان ما امامی هست که دور از نزدیک میگرداند و دستگیری ایشان مینماید و لازم است
بر او که تسدید رعیت خود بفرماید و منزه است او از اینکه ایشانرا مهمل گذارد و واگذارد ایشانرا با خیالات
ایشان بلکه نگاه میفرماید بسوی آنها پس آنچه شیئی که از ایشان نیست منع میکند آنرا از آنها بقرینه
صارفه از آن شیء با تعبیری یا سکوتی یا مثالی یا نطقی و یا بلحن خطابی و یا بفحوای خطابی و امثال اینها
زیرا که خدای تعالی کامل نموده است دین خود را و واضح و روشن کردانیده راه یقین را و بتحقیق که کفار
مایوس شدند از دین ما بجهة قوی بودن حجة ما و بزرگ بودن مستند ما چه بتحقیق که منقول است از اصاغر
و اکابر حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که هیچ بنده نیست که دوست بدارد ما را
و زیاد کند در محبت ما و سوال نکند مسئله مگر اینکه می اندازیم در دل او جواب از برای این مسئله و نیز

فرموده

فرموده‌اند بدرستیکه ما را با هر دوستی گوشی هست شنوا و بتحقیق که فرموده است حضرت قائم
علیه السلام بدرستیکه ما ترک نمیکنیم مراعات شما را و فراموش نمیکنیم ذکر شما را و هرگاه این نبود هر آینه
ازین بریکند شما را شدت و سختی گرفتن و احاطه میکرد بر شما دشمنان پس چون امام تو از تو
غایب شد بیقین بدان که تو از و غایب نیستی پس رجوع بکن بکلمات آنها چه بدرستیکه
برای منست تهدید و وا میگذاریم شما را که حفظ کنید مثل حفظ شتر کور هرگاه بوده باشی منقطع
سوای ایشان و راست گو باشی در محبت ایشان و کلام درینمقام بسیار است و اسرار الحجة محبت
اکتفا نمودیم باین چند کلمه از جهة ادا نمودن مستبشرین و بیدار نمودن غافلین و بدان چونکه
ائمه هدی علیهم السلام فرموده‌اند که عرض بکنید احادیث ما را بکتاب خدا پس آنچیزیکه موافق شد
اخذ بکنید و آنچیکه مخالف شد ترک نمائید پس هر حدیثی که باقی باشی او را فی الفطرت خود و اخلاص
در محبت ایشان پس لابد است از اینکه برای او شاهدی باشد در کلام خدای تعالی که دلالت کند بر اراده
و صریح باشد در مدعا و محکم باشد نه متشابه پس مثل کنز مجهول خود را بلسان بیان زن دامن سعی را در تفرغ
نما بسوی خدای تعالی اینکه بیاموزد ترا این آیه محکمه را که شاهد صادقست بر حدیثی تا اینکه نگویند
مردم که حدیثی که ادعا میشود درینمقام از جمله متشابهاتست یا اینکه ملتبس کرده است مدعی آنرا
و چون با آیه مزبوره برخوردی در اطمینان شد و در یقین و حجج مخالفین را قطع کننده تر و انکار
منکرین را منع کننده تر میباشی و این حاصل نمیشود الا بتکرار نظر در کلام ملک علام و باخلاص قلب
از آنچه که تمنا فی محبت او باشد که اوست صاحب جلال و اکرام و حاصل نمیشود الا بدوام تلاوت و با تفکر و تدبر در بحرها و در آیات
و اطراف نهارها با شرایطیکه ذکر شد و آنچه که مسطور کردیم پس لابدست درینجا اینکه واقع شود بر اراده و اگر نه باشد همچنین لازم
میاید کریم سائل را از درگاه خود ناامید کرده باشد و آلتش را از جناب خود مایوس نموده باشد و تنزیه علیهم اورا و بار او را تنزیه علیهم
و بدرستیکه بتحقیق که خدا آنکی ذکر کرده در محکم کتاب خود و فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
یعنی مینمائیم ایشان را آیات و علامات خود را در آفاق و در نفس ایشان تا اینکه ظاهر و آشکار شود برای ایشان که اوست حق
و شکی هم نیست در اینکه علوم و اسرار و شرایع هر کدام بتمامه آیات او هستند و شاهدند بر استقامت عقل و تدبر اراده

وثنا اند براو برهان حالی ومقالی زیراکه آیات جمع مضاف است وجمع مضاف افاده
عموم میکند ودر لغت دامنت نمودن آن آیات را در آفاق وانفس ودلیل عقلی وشرعی
هم دلالت کرده قرآن جامع جمیع علوم است وهیچ خشک وترے نیست مگر اینکه در
کتاب مبین است پس لازم آمد از جمیع این سخنها که هر چیزیکه در قرآن ودر احادیث
آنها باید موجود باشد بمثال خود بلسان حالی بنحو اکمل واوضح در عالم ودر انفس خلایق وازینجهة است
که خدای تعالی فرموده است وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ یعنی در نفسهای شماست آیاتی مینید
وتامل وتدبر نمیکنید پس طلب نما وسعی کن تا اینکه مثال را دریابی وبه بیان حالی بفهمی آنچه در قرآن ودر احادیث
است برخوردی تا اینکه در مقام اطمینان ثابت تر بوده باشی ودر مقام یقین اعظم واشد
بوده باشی واین نمی شود مگر بطول تفکر وتضرع در عالم بقلب خالص از جمیع شوایب ودل صاف
از جمیع مراتب ومطالب باین شرط که معاند ولجوج نبوده باشی وصاحب قاعده که
ماخوذ باشد از غیر این راه که راه خدا باشد نبوده باشی وهمچنین بطایفه که میل کند قلب تو
بموافقت آنها از جهة انس ومودت نبوده باشی زیراکه دوست داشتن تو چیزی را کور وکر میکند
ترا از تمیز یعنی قبیح را نمی بینی ومذمتی اگر بگویند بلکه باقی باشی بر فطرتی که خدا مردم را بآن
آفریده ودر حالتی که طالب باشی رضا اورا وطامع باشی ودر قرب ونجوای او وناظر
باشی بصنع او وبکینونة عالم الجنان کینونتیکه آن اثر فعل اوست که دلالت بر اصل فعل او آیته
نماید پس درین صورت واجب می شود بر خدای تعالی در حکمت اینکه برساند ترا براین مثال وبیان کند
از برای تو شرح این احوال را تا اینکه بوده باشی با اطمینان قلب وخاطر جمع وبفهمی اینکه کتاب
تدوینی مطابق کتاب تکوینی است واز فهمیدن این سطر بفقت بر تو ظاهر می شود واسرار
بسیار از علوم وانوار ودین را عبرت از برای اولو الابصار بعد از آن بدان که چون حکم کرده
خدای تعالی در محکم کتاب خود ودلالت کرده براین شواهد صنع او که میخواهد اینکه بشناسانند
بخلق اسرار بردوکون را وبیاموزند هر دو نشأه اطوار را تا بربصیرت بوده باشی از دین خود در
نموده

معرفت خالق و باری خود پس واجب شد اینکه باشد آنچیزی را که ما می‌بینیم در کتاب و در سنت
و در عالم چیزی باشد که بیابیم او را از وجدان خود و درک بکنیم او را با عقول و حواس و مشاعر
خود پس بذل کن مجهود خود را و بعمل بیار سعی خود را و تضرع نما برای خدای تعالی و برای ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین که ابواب و وسایل فیض او هستند اینکه دلالت نمایند ترا بسوی آن برهان
عقلی و شاهد کشفی که مطابق است با آنچه دلالت کرد باو آیات الهیه از تدوینیه و تکوینیه
تا اینکه ثابت بوده باشی در اطمینان و اقوی باشی در ایمان و ایقان و باشی مثل کوه که حرکت نمیدهد او را
بادهای شدید و زایل نمیکند او را بادهای شکننده کشتیها است و از پروردگار خود در بینه واضحه
از دین خود بر هدایت ساطع بوده باشی و بوده باشد نور در برهان تو و انشراح در سینه تو و
روشنائی در دل تو و طلب کن جمیع اینها را از خدای تعالی تا فتح کند برای تو آنچه را که برای تو مهیا
کرده در خزاین قلب تو و مخازن صدر تو و اعراض نما از مطالعه کتب قوم خصوصاً عامه عمیا و از
هر کتابی که از اینها اخذ شده باشد و هیچ باش که گویا خدای تعالی غیر از تو کسی را خلق نکرده
و هیچ کتابی نوشته نشده و هیچ جوابی مذکور نشده و هیچ حجابی جای نگردیده آیا می‌بینی که خدای
تعالی ترا مهمل بگذارد و برای تو نرساند کسی را که ترا تعلیم نماید یا ظاهر باشد مشهور یا غایب
باشد مستور و بلکه خدای تعالی این کتب و آلات را اسباب و وسیله گردانیده برای تحصیل علوم
بعلت ما ذکر نمودیم سابقاً که خدای تعالی سبب هر ذی سبب است و سبب‌سازنده سببهاست
بدون سبب و ظاهر شد برای تو اشارت و تلویحات کلام ما که خدای تعالی قرار داده برای
هر چیزی دو سبب یکی سبب عام و دیگری سبب خاص پس اهل عموم متمسک می‌شوند باسباب
خاصه و جزئیه و اما اهل خصوص پس متمسک می‌شوند بسبب عام و این سبب کافی است از برای
جمیع مسببات و مناسب با همه اسباب و آن اینست که منقطع باشی بسوی خدای تعالی
بجمیع آنچه داری یعنی متوجه او باشی بتمامی خود بامعنی که از خودت هیچ نگذاری از آنها
مثل وجود و عقل و نفس و فؤاد و مشاعر و از ظاهرت مثل دست و پا و سر و سینه و چشم و غیر اینها

مگر اینکه متوجه او بگردانی و اینست قول خدا تعالی که میفرماید وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ یعنی
هر کس توکل میکند بر خدا پس خدا او را بس است و قول خدا تعالی وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهٗ مَخْرَجًا یعنی هر کس
که پرهیزکاری کند برای خدا تعالی میگرداند برای او خدا تعالی مخرج یعنی خلاصی از شداید و فتن در دنیا
و در آخرت چنانکه در حدیث وارد شده است قول خدا تعالی وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَیُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ یعنی بترسید
از خدای تعالی و تقوی را شعار خود سازید که خدای تعالی تعلیم میکند شما را و اما اصلاح نمودن قلب
خود پس باید و شوق نداشته باشی الا بجناب خدا تعالی و امید نداشته باشی غیر خدا را و خوف نکنی مگر از خدا و خاطر جمع نکنی
مگر بذکر خدا و شاد نشوی مگر بطاعت خدا و غمگین نباشی مگر در وقت معصیت خدای تعالی و گریه نکنی
مگر از جهة شوق بلاقات خدا تعالی و دل تنگ مباش مگر از آنچیزیکه غافل بگرداند ترا از ذکر خدای تعالی
و بوده باشد طاعت او و مناجات دوسترین چیزها پس تو و غفلت نکنی از ذکر خدای تعالی و اعتماد مکنی
بر دنیا چون اراده نماز بکنی باشد نماز تو مثل نماز کسیکه دنیا را وداع مینماید و بسفر آخرت میرود و بوده باشی
متوکل بر خدای تعالی و امید داشته باشی عنایت او را و شاد مباش اگر کسی بر تو چیزی رساند
و غمگین مباش اگر منع کند بلکه باش در این حالت با نظر بطریقه نوشت اعرابی بسوی حاکمی از حکام که طلب نموده بود
از او چیزی پس نوشت بعد از بسم اللّٰه که اگر بدهی و عطا کنی بر من پس عطا کننده خداست و اینست جز
این نیست که جاری کرده چیزی را بر دست تو و اگر منع نمائی پس مانع همان خداست و بالای تو نیست پس فراموش
مکن نصیب خود را از دنیا و احسان بکن چنانکه خدای تعالی احسان کرده است بر تو و عبادت نما
خدای تعالی را گویا اینکه تو او را می بینی پس تو هر گاه او را نمی بینی بدرستیکه او ترا می بیند و پنهان
مدار در قلب خود چیزی را از آنچیزها یکه خدا او را دوست نمیدارد پس چون بوده باشی بطریقیکه وصف نمودم
پس تحقیق کم مالک گردید سریر و تخت قلب خود را و خالی گردانیده او را از شیطان فاسق و در وی گردانید
هنوز قلب جمیع قوی و مشاعر پس دانسته باین حیلهای شیطان را و لذت برده بذکر حق پس
بشارت باد ترا که در هنوقت ان شاء اللّٰه داخل نمیشود بر تو طغیان و اینست سر علم
طریقت و ترس از اینکه بوده باشد مال تو بسوی آنچیزیکه خدای تعالی فرموده است [illegible] ان رآه استغنی

ابتغاء

آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد
الی الارض فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث الآیه یعنی یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم
تلاوت بکن برایشان خبر وقصه آن شخص را واین بلعم بن باعوراست که اسم اعظم داده شده بود از جانب
خدا که دادیم باو آیات خود را پس منسلخ وبرکنده شد از آنها پس تابع گردانید او را شیطان وشد
از جمله گمراهان وهرگاه میخواستیم هر آینه بلند میکردیم او را بآن آیتها واینقدر است که او مخلد کرد خود را
در زمین یعنی میل بدنیا نمود پس مثال او مثال سگ است اگر حمله کنی او را فریاد کند تا اینکه زبان خود را از شدت
فریاد زدن بیرون می آورد واگر واگذاری باز چنین میکند وختم نماید خدای تعالی بر شما وبر ما بر خیر ووا نگذارد
ما را بنفس خود یکطرفة العینی نه در دنیا ونه در آخرت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم واما
اصلاح سر پس اینست که خطور نکند بدل تو آنچیزیکه ترا از خدا باز میدارد ویا آنچیزیکه باز میدارد ترا
از توحید صفاتی وتوحید ذاتی پس اول حاصل میشود بترک نمودن خطرات قلبیه که مباح بوده باشد
وآنچیزهائیکه مآلش بخدا بر میگردد واما دویم پس حاصل میشود بترک نمودن ملاحظه چیزهای دیگر بالکلیه
غیر از صفات حقی اینکه دیده میشود درین هنگام نوری مگر نور او وشنیده میشود صدائی مگر صدای
او وحال آنکه تو میدانی که هر اثری مبدء اشتقاق اسمی میشود برای مؤثر پس درین هنگام
تأمل بکن وملاحظه اسماء بکن در مبادی آثار وخالص کن نفس خود را از اغیار چه بدرستیکه آنها
لازم دارند که ذات را واما سیمی در دو مقام است پس بهترین آنها ملاحظه نمودن واحدیت
که جامع این صفات وشامل این شئون واسماء بوده باشد که بظهور خود محو نموده باشد تمام الصفات را
چنانکه در قول حکماست که الذات غیب الصفات ودرین هنگام مفتوح میشود باب علم
حقیقت آنچنان باب حقیقی که کلید اوست واحدیت وچونکه داخل این باب شدی میفهمی جمیع
علوم را از حیث وکیف ولم واذ وقد ومتی ومیدانی مفصول خود را وموصل خود را وآنچیز را
که امور تو باو منتهی میشود پس رد میکنی اختلافات را بسوی شیئی واحد ورفع میشود معارضات و
مناقضات ونظر میکنی بکثرت بچشم وحدت وبعکس ونظر میکنی بسوی عالم یعنی سافل وبلند

بچشم دو ریس میدانم درین هنگام مواقع وضع الفاظ و لغزها و عبارتها و اشارها و ضمایر و ظاهر می‌شود
بر تو ستر حقایق و مجازات و کنایات و استعارات و تشبیهات و نفی میکنی ما سوای حقایق را از
الفاظ در مقامی و اثبات میکنی در مقامی و نفی میکنی حقایق را بالکلیه در مقامی و میدانی که یک شی واحد
آسمانست و زمین است کوه است و براست و بحراست درخت است سنگ است از ابتدای وجود
تا آخر مراتب شهود پس ظاهر میشود بر تو اینکه هیچ فخری نیست مگر در طاعت خدا و هیچ شرف و عزتی
نیست مگر در خضوع و تذلّل در پیش او سبحانه و اینکه همیشه پیش اوست نه پیش دیگری و اینکه آنچه
فهمیده از و در قلب خود همان علم است و امّا آنچه شنیده از کتاب یا از خطاب همه کسراب بقیعة یحسبه
الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه والله سریع الحساب مثل سراب است
که در زمین هموار بوده باشد که تشنه او را آبی پندارد و تا اینکه میاید پیش آن نمی‌یابد هیچ چیز پس می‌یابد
خدا را پیش خود در حالتیکه حساب او را میکشد و خدای تعالی سریع است حساب را و در اینجا التصدیق میکنی
قول خدای تعالی که میفرماید و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر و قول خدای تعالی که میفرماید
افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی آیا عاجز شدیم بسبب خلق اول آیا نه اینست که خلق را
اوّلا از کتم عدم بعرصه وجود آوردیم عاجز گردیدیم بلکه ایشان در شک هستند از خلق جدید و تازه
پس درین هنگام قطع نظر کن از ما سوی و رجوع مکن بقهری و بدانکه زندگانی دنیا متاعیست و آخرت
اوست دار قرار و آرام و هرگاه اراده نمایم که بیان کنم برای تو آنچه را که ظاهر میشود برای مؤمن که داخل حقیقت
درین مقام هر آینه دل تو پرواز مینماید و عقل تو حیران میگردد و میگوئی که این کافر یا مرتد شده ولیکن در
آنچه که ذکر نمودیم عبرتست برای کسیکه عبرت بگیرد و بصیرتست برای کسیکه تأمل نماید و اعلا ترین
آن دو مقام اینست که ملاحظه کنی خداوند واحد را که حق و معبود است سبحانه و تعالی و متوجه
بسوی او بذات و حقیقت خود در حالتیکه محو کرده باشی نقش خود را و فراموش نموده باشی
باشی ذات خود را پس معترف شده باشی در دریای بیکران توحید و غوطه ور بوده باشی در لجه تفرید
که بغیر از او کسی را مشاهده نکرده باشی و قطع نظر از صفات و اسماء کرده باشی و چراغهای قواء مشاعر را
خاموش نموده باشی و این غایت مقاصد طالبین است و قاطع سفر مسافرین است و انتها مقام

علوم

انس است در ظلال محبوب چنانکه در قول امام علیه السلام میفرماید واذا انجلی ضیاء المعرفة
فی الفواد هاج ریح المحبة واستانس فی ظلال المحبوب واثر محبوبه علی من سواه یعنی چون روشنی
معرفت منکشف گردید در فواد به هیجان می آید باد محبت وانس میگیرد در ظلال محبوب وترجیح میدهد
محبوب خود را بر جمیع آنچه غیر از اوست ومناسب این مطلب است قول امام علیه السلام در دعا که میفرماید بک
عرفتک وانت دللتنی علیک ودعوتنی الیک ولولا انت لم ادر ما انت یعنی بسبب تو شناختم
ترا وتو دلالت نمودی مرا بر خود ودعوت کردی بسوی خود هرگاه نبودی تو نمیدانستم که چیستی تو ودر اینجا
قطع مینمائیم سخن را زیرا که بانتها رسیدیم از مقصد ای برادر توفیق دهد ترا خدا بخیرات وارین روی
نماید ترا خود در هر شانی که بتحقیق واضح کردم برای تو نزدیکترین راه که موصل است بسوی خدا تعالی وبسوی قرب
ورضای او بانیکو طریقیکه رسیده است بما از ائمه هدی علیهم السلام وتجربه نمودیم صدق ویرا و خیر و برکت او را ومشاهده
پس اخذ کن او را وباش از جمله شاکرین وعدول نمیکنی از آنچه ذکر کردم برای تو مگر بسوی باطل والتفات
مکن بطریقه این حیله کننده ها کفار وملحدین یعنی صوفیه از ترغیب ایشان خلق را بریاضات غیر مشروعه
ومقصود ایشان اینست که عبادت نمایند غیر خدا را چونکه قرار داده اند برای ایشان تصویر صورت مرشد را
وپناه بر بسوی خدا تعالی از ایشان واگر نبودم بر تهیه سفر وباقلب مشوش هر آینه بیان میکردم از
برای تو از فضایح ایشان آنچیزی را که تذکره باشد برای اولوا الالباب این قدر هست اخذ کن تو
حق را واعراض نما از اهل باطل وباش محسن که پروردگار با زمره محسنین است وصلی الله
علی محمد وال محمد ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین والحمد لله رب العالمین

قد فرغ من تسویدها منشیها یوم الاثنین لاحد عشر لیلة مضین
من صفر المظفر فی قریة سروان من قراء الرشت سنه ۱۲۳۹

[illegible]